



مجله‌ی برنامه‌ریزی و توسعه گردشگری

سال هشتم، شماره‌ی 28، بهار 1398

صفحات 32-8

## تأملی پدیدارشناختی درباره نسبت طبیعت‌گردی و تخریب محیط زیست: با تأکید بر اندیشه‌های فلسفی هایدگر

حجت صفار حیدری<sup>1</sup>

سعید صفار حیدری<sup>2</sup>

تاریخ پذیرش: 1398/03/21

تاریخ دریافت: 1397/07/4

### چکیده

هدف پژوهش حاضر، تحلیل فلسفی اثرات تخریبی طبیعت‌گردی بر محیط زیست است. رویکرد مورد مطالعه پدیدارشناختی با تأکید بر آراء هایدگر است. جامعه آماری تحقیق منابع دست اول و دومی است که دسترسی به آنها میسر بوده و شیوه تحلیل نیز توصف پدیدارشناختی موضوع تحقیق است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اثرات تخریبی گردشگری به نوع تلقی و نگاه گردشگران به طبیعت بازمی‌گردد و نوع نگاه گردشگر به طبیعت با نوع بودن او به عنوان انسان مرتبط است. چنین به نظر می‌رسد که در حال حاضر به علت غلبه نگاه تکنیکی، اقتصادی و سوداگرانه بر صنعت طبیعت‌گردی، نوع نگاه مناسب، دچار تخریب شده و در نتیجه ارتباط عمیق میان انسان و طبیعت با بحران مواجه گشته است. تحلیل پدیدارشناختی هایدگر امکان فهم چنین رویدادی را برای ما فراهم می‌سازد. با این همه هایدگر راه برون‌رفت از این بحران را نیز نشان می‌دهد. به نظر او در برابر نگرش ابزاری و بهره‌کشانه، رواج نگرش هنری به طبیعت می‌تواند جایگزینی مناسب قلمداد شود.

**واژگان کلیدی:** طبیعت‌گردی، محیط زیست، تخریب، هایدگر، هنر.

---

<sup>1</sup> دانشیار گروه علوم تربیتی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران  
(Hsheidari777@gmail.com)

<sup>2</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد رشته جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران

## مقدمه

در کنار فوایدی که رونق گردشگری توسعه اقتصادی و فرهنگی با خود به همراه دارد (تروفیمکو<sup>۱</sup> و جافاروا<sup>۲</sup>، 2011)، مسأله تخریب محیط زیست ناشی از آن از جمله پیامدهای ناخواسته‌ای است که با آن رویارو هستیم. به علت اهمیت مسأله محیط زیست، اثرات تخریبی گردشگری بر طبیعت<sup>۳</sup> موضوعی بوده است که در طی یک یا دو دهه گذشته درباره آن پژوهش‌های چندی انجام شده است (به عنوان نمونه: صالحی و همکاران، 1391؛ شبیری و همکاران، 1392؛ شبیری، 1393؛ صالحی و معمار، 1394؛ قربانی نیا و همکاران، 1394؛ راسخی و همکاران، 1395؛ رضایی و شبیری، 1396). رشد تعداد گردشگران از سال 1980 تا 2014 سبب گردید تا از این محل عایدات بین‌المللی قابل ملاحظه‌ای بالغ بر 1245 میلیارد تومان - نصیب کشورهای گردشگری پذیر گردد (راسخی و همکاران، 1395: 72)، با این حال مخاطرات محیط زیستی و فرهنگی ناشی از گردشگری اکنون به دغدغه اصلی صاحب‌نظران در این حوزه تبدیل گردیده است. پدیده‌هایی چون آلودگی هوا، فرسودگی خاک، آلودگی آب، مشکل تراکم ترافیکی، ریخت و پاش زباله‌ها، آلودگی صوتی، آلودگی بصری، مشکلات مربوط به کاربری زمین، آسیب بناهای تاریخی، تخریب گیاهان طبیعی، تخریب حیات وحش و مانند این‌ها (رضایی و همکاران، 1396: 29-30) تنها نمونه‌هایی از اثرات تخریبی گردشگری محسوب می‌شوند.

پژوهش‌های انجام شده درباره اثرات تخریبی گردشگری بر محیط زیست عموماً از زاویه مطالعات علمی جامعه‌شناختی، اقتصادی و یا فرهنگی بوده و از این رو بیش از هر چیز بررسی مؤلفه‌های برساخته اجتماعی مخرب بر محیط زیست و یا فقدان برساخته‌های لازم اجتماعی جهت حفظ محیط زیست را وجه همت خویش قرار داده است. در این نوع از پژوهش‌ها ما با وجهی انسان‌مدارانه از محیط زیست مواجه‌ایم. ساتن بر آن است که در فرهنگ واژگان هرگاه از محیط زیست سخن می‌رود، به موقعیت‌هایی که افراد در آن زندگی می‌کنند یا کار می‌کنند، اشاره می‌شود (ساتن، 1393: 15). اما به نظر می‌رسد که در این باره ما به تحلیل بنیادی‌تری نیز نیازمندیم، تحلیلی که به کمک روش‌های تامل فلسفی انجام می‌شود. اما در این حیطه چگونه می‌توان به طریق فلسفی اندیشید؟ تاملات فلسفی در فهم مسأله اثرات تخریبی گردشگری بر محیط زیست چه کمکی می‌توانند ارائه کنند؟ کوشش‌هایی از این نوع بی‌سابقه نیست. در دو دهه گذشته مطالعات فلسفی درباره محیط زیست رواج یافته است. به عنوان نمونه می‌توان به پژوهش‌های پرات<sup>۴</sup> و همکاران (2000)، سرکار<sup>۵</sup> (2005)، وال<sup>۶</sup> (2004)، باچانان<sup>۷</sup> (2008)، هیدون<sup>۸</sup> (2006) و دیگران اشاره کرد. هدف این نوع از پژوهش‌ها توصیف و تامل درباره مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و اخلاقی نگرش به محیط

<sup>1</sup> Trofimenko

<sup>2</sup> Djafarova

<sup>3</sup> در این مقاله، مفاهیم محیط زیست و طبیعت بجای یکدیگر استفاده شده است. اگرچه معنای مفهوم محیط زیست به طبیعت محدود نمی‌شود.

<sup>4</sup> Vernon Pratt

<sup>5</sup> Sahotra Sarkar

<sup>6</sup> Derek Wall

<sup>7</sup> Brett Bachanan

<sup>8</sup> Graham Haydon

زیست است. در این نوع پژوهش‌ها بیش از هر چیزی بر نسبت انسان با محیط زیست تأکید می‌شود، نسبتی که در نتیجه رواج نگرش انسان‌مدارانه و ابزاری، دچار بحران شده است.

این بحران پیش آمده از یک سو پیامد نگاه مکانیکی به طبیعت و از سوی دیگر نتیجه غلبه نگرش بهره‌کشانه و سلطه‌طلبانه انسان مدرن بر محیط زیست است. ساتن آنجا که دگرگونی نگرش آدمی به طبیعت را از لحاظ تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهد به خوبی به این وضعیت اشاره می‌کند. به نظر او انسان قرون وسطایی " محیط زیست را موجودی زنده و سرشار از ارواح می‌دید"، اما "علم مدرن طبیعت را همچون چیزی بی جنب و جوش" تفسیر کرد " که باید مورد کندوکاو و تحقیق و دستکاری قرار گیرد. او با اشاره به مرجنت<sup>1</sup> می‌نویسد ... " به این ترتیب علم و روشهای علمی مستقیماً به توجیه خسارات زیست محیطی منجر شد، زیرا محیط زیست طبیعی بی‌ارزش شده و صرفاً به زمینه‌ای برای فعالیت‌های انسان تبدیل شد که در آن هنگام بسیار مهم جلوه می‌کرد. به جای این تلقی که طبیعت یک موجود زنده است و باید با آن با احتیاط برخورد کرد، آن را همانند ما شینی تلقی می‌کردند که می‌توان عملکردهایش را مثل ما شینها فهمید و تبیین کرد. " (ساتن، 1393: 49). ساتن دستکاری ژنتیک گونه‌های حیوانی را به قصد تولید فرآورده‌های گوشتی و لبنی نمونه‌ای از این خوی استیلاطلبانه معرفی می‌کند که با نادیده گرفتن ظرفیت‌های طبیعی آنان، زمینه‌های نابودی حیات طبیعی را فراهم ساخته است (همان: 66-67). همان‌گونه که پیداست ساتن ریشه‌های بحران محیط زیست را از انسان‌مداری مدرن و بیدار شدن شوق غیرقابل کنترل استیلا بر محیط زیست می‌داند و این نکته‌ای است که در پژوهش‌های علمی درباره محیط زیست کمتر به آن اشاره شده است. اما از لحاظ فلسفی درباره ریشه‌های اثرات تخریبی گردشگری بر محیط زیست چه می‌توان گفت؟ این مقاله بر آن است که پیامدهای تخریبی گردشگری بر محیط زیست، ناشی از نوعی نگرش است که اساساً طبیعت را ابزاری و در خدمت منافع انسان می‌بیند. به سخن دیگر، نگاه ابزارانگارانه چنان گسترش یافته که همه عرصه‌های زندگی انسان مدرن را در بر گرفته است. بدین سان است که نه تنها گردشگری و نسبت آن با طبیعت و محیط زیست ابزارانگارانه فهمیده می‌شود، بلکه به تعبیر هایدگر پژوهش‌های علمی درباره محیط زیست نیز از اساس انسان‌محورانه است. بر این اساس پرسش‌هایی با این مضمون می‌توان مطرح کرد: 1. چگونه دگرگونی نگاه گردشگران و برقرار کردن نسبت متفاوت با طبیعت به تخریب محیط زیست انجامیده است؟ 2. او صاف و ویژگی‌های این نگاه جدید چیست و چگونه می‌توان به صورت‌بندی آن اقدام کرد؟ 3. آیا راه بدیلی وجود دارد، در این صورت آن راه بدیل کدام است؟ برای پاسخ به پرسش‌های فوق، رویکرد پدیدارشناسانه وجودی هایدگر انتخاب گردید. چنین به نظر می‌رسد که فلسفه هایدگر، مستقیم یا غیرمستقیم، می‌تواند به ما یاری رساند تا پاسخ‌های قابل قبولی برای پرسش‌های سه‌گانه مطرح شده ارائه کنیم. اگرچه هایدگر به صورت مستقیم به مسأله گردشگری و اثرات مخرب محیط زیستی ناشی از آن نپرداخته است، اما اندیشه‌های او که به ویژه در نوشته‌هایی چون «پرسش از تکنولوژی»، «بنا کردن سکونت کردن فکر کردن»، «منشا و یا خاستگاه اثر هنری»، انعکاس یافته، حاوی دلالت‌ها قابل توجهی برای این حوزه است. به نظر هایدگر غلبه نگرش ابزاری و انسان‌محورانه به جهان و از جمله طبیعت، منجر به پیامدهای مخربی برای محیط زیست شده است. تحت تاثیر این نگاه، طبیعت چون منبعی غنی و قابل استفاده‌ای

<sup>1</sup> Merchant

نگریسته شده و در طی دو یا سه قرن اخیر شناخت و بهره‌برداری از آن نیز به کمک علم و روش‌های کمی انجام گرفته است. غلبه این نگاه نه تنها محیط زیست را دگرگون کرده بلکه آدمی خود نیز در پرتو این رویداد دگرگونی یافته است. در پرتو این دگرگونی است که گردشگری نه به قصد بیدار کردن حس پیوند و شوق سکناگزیدن در طبیعت چون خانه انسان، بلکه به قصد لذت بردن و بهره بردن از آن و طبیعت را به مثابه منبع درآمد و تولید ثروت دیدن، انجام می‌شود. این نوع نگاه است که گردشگر را با طبیعت و محیط زیست خود بیگانه می‌کند و گردشگری را به یک صنعت پول‌ساز مبدل می‌سازد. با این حال هایدگر با به میان کشیدن نقش و اهمیت نگاه هنری به طبیعت، امکان‌رهایی از بحران محیط زیست را نیز نشان می‌دهد. ترویج چنین نگرشی به ویژه در حوزه آموزش‌های گردشگری می‌تواند به بازنگری نسبت گردشگران با محیط زیست، یاری رساند.

### مبانی نظری و پیشینه تحقیق:

از بین رویکردهایی که می‌تواند به فهم عمیق‌تر ما از ماهیت طبیعت و تخریب محیط زیست یاری رساند رویکرد فلسفی پدیدارشناختی<sup>1</sup> است. در این جا ما از پدیدارشناسی نه به عنوان یک روش بلکه به عنوان نوعی رویکرد به جهان سخن خواهیم گفت. پدیدارشناسی از این جهت فهم ما را نسبت به طبیعت عمق می‌بخشد که هر نوع نگاه کمی، تجربی، انتزاعی و دوگانه‌گرا به طبیعت و جهان را به چالش کشیده و آن را منشا بحران‌های نظری و عملی معرفی می‌کند. نقد پدیدارشناسی از تفکر رایج درباره محیط زیست که تحت تاثیر نگرش دکارتی از جهان و زمینه رشد تفکر علمی است، راه را برای ظهور فهم دیگری از طبیعت می‌گشاید. این فهم نوین بر گرد ایده‌های جدیدی چون زیست - جهان<sup>2</sup>، تجربه زیسته<sup>3</sup>، افق<sup>4</sup> پدیدارشناختی می‌چرخد. بر این اساس جهانی که ما در آن زیست می‌کنیم جهان مفهوم‌های انتزاعی نیست، آنگونه که ما در دستگاه مفهومی علوم طبیعی می‌بینیم، بلکه جهانی است که ما آن را به شکلی متفاوت تجربه می‌کنیم. بستگی و وابستگی ما با محیط چنان است که هیچگاه قادر نخواهیم بود که با گسستن پیوند خود با آن، آن را چون یک ابژه و به صورت عینی مورد مطالعه قرار دهیم. در نگاه هوسرل<sup>5</sup> جهان همواره در پیوند میان سوژه - ابژه آشکار می‌شود. نادیده گرفتن این پیوند به بیگانگی از جهان خواهد انجامید. هوسرل بر آن است که جهانی که علم جدید معرفی می‌کند از مفهوم‌هایی چون اندازه، شکل و حرکت بهره می‌گیرد. این جهان هیچگاه به تجربه ما در نمی‌آید، بلکه جهانی که ما تجربه می‌کنیم، جهان صداها، رنگها، بوها و مزه‌هاست (پرات<sup>6</sup> و همکاران، 2000: 51). بنابراین تجربه ما از طبیعت پرسر و صدا، مملو از رنگها و طعم‌های گوناگون است. تصویر علمی از جهان به تبیین علمی از طبیعت و محیط زیست تسری پیدا می‌کند. طبیعت نیز در قالب مفهوم‌هایی چون انرژی و حیات، کنش‌ها و واکنش‌ها تصویر می‌شود. با این حال این تصویری نیست که یک نقاش و یا یک شاعر از طبیعت در خود تجربه می‌کند.

<sup>1</sup>Philosophical phenomenology

<sup>2</sup> Life - World

<sup>3</sup> Lived- Experience

<sup>4</sup> Horizon

<sup>5</sup> Husserl

<sup>6</sup> Pratt

در حالی که یک سوپه این خطا توصیف و تبیین طبیعت به کمک مفهوم‌های انتزاعی است، سوپه دیگر آن خطایی است که پدیدارشناسی با نقد تصویر روانشناسی تجربی از سوژه آگاه، ترسیم می‌کند. روانشناسی تجربی قرن نوزدهم به تاسی از علم فیزیک بر آن بود تا رویدادهای ذهنی را به کمک روش‌ها و مفاهیم تجربی و بر پایه نگرشی مکانیستی تبیین کند. در این نگاه آدمی نه تنها طبیعت را چون یک ماشین تلقی می‌کرد، بلکه خود را نیز ماشینی پیچیده‌تر می‌پنداشت؛ ماشینی که فاقد هرگونه دریافت و تجربه‌های انسانی خاص خویش است. یکی از پیامدهای این رویکرد، بیگانه شدن انسان از خود و طبیعت و نیز ناتوانی در فهم زبان طبیعت بود.

نقد هایدگر بر علم مدرن نشان داد که علم نه بی‌طرف است و نه قادر است ماهیت واقعیت را آنگونه که هست نشان دهد. علم یک ابزار است در خدمت مقاصد و علایق انسان. «علم ابزاری است که ما را قادر می‌سازد تا جهان را دستکاری کنیم و تحت کنترل درآوریم» (پرات و همکاران، 2000: 52). هایدگر این تصور را که علم، تکنولوژی را برای مقاصد خود به کار می‌گیرد خطا می‌خواند. به گمان او علم چیزی سراسر تکنولوژیک است، بدین معنا که مفاهیم انتزاعی، قوانین و استعاره‌های علمی درباره طبیعت به مثابه ماشین، اساساً در خدمت کنترل و هدایت آن قرار دارد. آدمی برای برآوردن نیاز خویش برای سیطره بر طبیعت، مفاهیم علمی را پدید آورده است. از این روست که علم عاری از ارزش‌ها و ترجیحات انسانی نیست. علم مدرن برای غلبه بر طبیعت به تصویر طبیعت چون ماشین نیازمند بود. اما طبیعت ماشین نیست. ما آن را نساخته‌ایم، بلکه ساخته آن هستیم. جهان ارزشی‌ای که از این طریق عرضه می‌شود، استفاده ابزاری از طبیعت را مجاز ساخته و در نتیجه طبیعت را به شی‌ی کالایی مصرفی تبدیل می‌کند. نقد این نگرش نیازمند کاربست رویکرد دیگری است، رویکردی که پرتوی را بر زیست - جهان ما بیافکند. ایده زیست - جهان ناظر بر این است که جهان ما، جهان نظریه‌ها نیست، بلکه جهان ارتباط میان آدمی با طبیعت و چیزهاست. «هر فعالیتی در زیست جهان سوژه‌ای است که متضمن تعامل یک ابژه است و همه ابژه‌ها در زیست جهان ابژه‌ای برای سوژه‌اند» (پرات و همکاران، 2000: 54). تعامل سوژه - ابژه حاکی از آن است که در پدیدارشناسی نه ابژه بدون سوژه وجود دارد و نه سوژه بدون ابژه. به سخن دیگر، سوژه همواره به ابژه‌ای می‌اندیشد. آگاهی همواره آگاهی به چیزی است. هوسرل این چگونگی را حیث‌التفاتی<sup>1</sup> می‌خواند. اگرچه به نظر موهانتی ریشه‌های این مفهوم را تا اندیشه‌های ارسطو می‌توان ردگیری نمود با این همه این برنتانو<sup>2</sup> بود که به آن پرداخت و هوسرل نیز این واژه را از او وام گرفت (موهانتی<sup>3</sup>، 2006: 69). برنتانو بر آن بود که تنها انسان است که از حیث‌التفاتی برخوردار است. جهان مادی، درختان و کوه‌ها رو به سوی چیزی ندارند و در نتیجه فاقد چنین ویژگی‌ای هستند. حاصل این سخن آن است که سوژه‌های آگاه به ابژه‌ها وابسته‌اند و ابژه‌ها بیش از هر چیزی برای سوژه‌های آگاه وجود دارند (پرات و همکاران، 2000: 55).

برای تفتن به این نکته و آشکار شدن افقی جدید برای نگریستن به طبیعت، پدیدارشناسی از ما طلب می‌کند که از پیش‌دوری‌های علمی درباره جهان دست برداریم و آن را در تجربه زیسته خود جست‌وجو کنیم. زیرا تجربه زیسته ما نشانگر تعامل ماست با جهان و جهان نیز در افق تجربه‌های ما خود را آشکار

<sup>1</sup> Intentionality

<sup>2</sup> Brentano

<sup>3</sup> Mohanty

می‌کند. برای انجام این کار در حالی که هوسرل از فروکاست<sup>۱</sup> یا در داخل گیومه گذاشتن<sup>۲</sup> باورهای نظری رایج ما از جهان سخن می‌گوید (رشیدیان، 1384؛ دارتیک<sup>۳</sup>، 1392؛ اسپینگلبرگ<sup>۴</sup>، 1392) تا به آگاهی استعلایی جهان در خویش دست یابیم، هایدگر انجام چنین کاری را دشوار دانسته بر آن است که وظیفه پدیدارشناسی آشکار کردن چیزها هست آنگونه که هستند. مرلوپونتی<sup>۵</sup> نیز با در داخل گیومه گذاشتن باورهای ما درباره جهان مخالف بود (کارمن<sup>۶</sup>، 1390؛ ماتیوس<sup>۷</sup>، 1389). به نظر او هیچگاه نمی‌توان همه فرض‌های مربوط به جهان را برای دست یافتن به ماهیت آن به کناری گذارد. در حالی که بر بعضی از جنبه‌های زیست جهان خود تمرکز می‌کنیم، اما لازم است جنبه‌هایی از آن را مفروض بگیریم.

تعمیم این نگرش به طبیعت و یا محیط زیست حاوی چه نتایجی است؟ پدیدارشناسی می‌کوشد تا ما را به این نکته آگاه کند که رابطه و نسبت ما با طبیعت بر پایه پیشداوری‌های نظری و علمی رایج استوار است و همین پیشداوری‌هاست که سبب می‌شود تا رفتار ما با طبیعت و محیط زیست خصمانه و ویرانگر شود. بنابراین برای ممانعت از تداوم تخریب محیط زیست نیازمند آن هستیم که پیشداوری‌های خود را رها کنیم. ممانعت از تداوم پیشداوری به جای آنکه به تبیین نیازمند باشد به توصیفی پدیدارشناختی نیازمند است. پدیدارشناس مشتاق توصیف پدیده‌هاست، آنگونه که عینی و مبتنی بر تجربه واقعی باشد. این کار را می‌توان همچون نقشی پنداشت که یک نقاش بر بوم نقاشی ترسیم می‌کند. برای فهم این نکته کافی است تنها نوع نگاه یک دانشمند زیست‌شناس یا طبیعت‌شناس با یک نقاش یا شاعر مقایسه کنیم. در حالی که زیست‌شناس به کمک مقولات و مفاهیم ذهنی به طبقه‌بندی و شناخت موجودات طبیعی می‌پردازد، طبیعت برای نقاش یا شاعر جلوه‌ای دیگر دارد. جویبار چیزی است که می‌توان درباره آن شعر گفت، مزرعه چشم‌اندازی است که می‌توان با برجسته کردن جنبه یا جنبه‌هایی از آن که بر تجربه‌های واقعی نقاش دلالت دارند، آن را به تصویر کشید. بی‌گمان این آگاهی متفاوت از آگاهی علمی است. با این همه، توصیف یا تبیینی که علم از جهان می‌کند تنها نوع ممکن توصیف از جهان نیست، بویژه آنکه اگر ما به نتایج ویرانگر این نوع از تبیین‌ها آگاه باشیم.

در حالی که در تبیین علمی، بر اساس پیشداوری‌های آموخته شده، طبیعت در افق آشکار می‌شود که به ظاهر همگان از آن انتظار داریم، تجربه پدیدارشناختی بر افق<sup>۸</sup> تجربه‌های زیسته شخصی یک نقاش یا شاعر از طبیعت استوار است. در این معنا افق‌های ما انتظارات ماست در نسبت با چیزها. یک دانشمند طبیعت‌شناس انتظار دارد که مثلاً یک درخت را بتوان به صورت کمی، تجربی و تکرارپذیر توصیف نمود. در صورتی که دانشمند مذکور نتواند از مقولات موردقبول متخصصان آن رشته استفاده کند، در واقع او سخنی علمی نگفته است و از این رو گزاره‌های او از درخت قابل آزمون و ابطال‌پذیر نیست. اما انتظار یا افق یک نقاش و یا شاعر از درخت متفاوت است. در این جا حوزه تجربه‌های نقاش و شاعر شخصی و درونی است و به

<sup>1</sup> Reduction

<sup>2</sup> Epoche

<sup>3</sup> Dartigues

<sup>4</sup> Spiegelberg

<sup>5</sup> Merleau Ponty

<sup>6</sup> Carman

<sup>7</sup> Matthews

<sup>8</sup> Horizon

دنبال آزمون و یا پذیرش عمومی نیست. هدف پدیدارشناسی آن است که تا انجایی که ممکن است از پیش‌فرض‌ها دست برداشته و به توصیف جزئی‌ترین تجربه‌ها از جهان بپردازیم.

در حالی که به نظر هر دو طرف هدف توصیف پدیدارشناختی شناختن و گذر کردن از همه افق‌ها به قصد دست‌یافتن به ماهیت چیزها بود؛ کاری که به گمان وی با حذف عناصر و ویژگی‌های غیرلازم تجربه در آگاهی انجام می‌شود، برای هایدگر و مرلوپونتی کشف این عناصر بس دشوار و پیچیده است. هایدگر، به مخاطره مفاهیم و ایده‌هایی که میان ما و جهان فاصله می‌اندازد می‌اندیشد. به نظر او اگر بتوان این مفاهیم را به کناری نهاد آنگاه هستی، خود را عیان می‌کند. اگرچه او نشان نمی‌دهد که چگونه می‌توان با هستی مواجه شد، اما او راهیابی را به ما نشان می‌دهد که دست کم بتوانیم میان جهانی که خود را در شکل مسخ و بیگانه شده‌ای آشکار می‌کند و جهانی که در شکل اصلیش به ظهور می‌رسد تمایز قایل شویم. نمونه‌ای از نگاه مسخ شده به طبیعت آن است که به هنگام مواجه با یک درخت آن را چون چوبی تصور کنیم که برای ساختن یک قفسه کتاب مورد استفاده قرار می‌گیرد. یا گردشگری را تصور کنید که برای او همه مناظر طبیعت یکسان به نظر می‌آید. او قادر به درک تفاوت‌های آنها آن گونه که هستند، نیست. او حتی قادر نیست که چیزها را به درستی ببیند. در مورد این که نگاه ما به چیزها چگونه شکل می‌گیرند، *اوری و لارسن* معتقدند نوع نگاه ما برساخته وضعیت اجتماعی ما است. "درست همانند زبان چشمان یک فرد به صورت اجتماعی - فرهنگی در چارچوب خاصی قرار می‌گیرد و «شیوه‌های دیدن» به صورت‌های مختلفی مطرح است. (اوری و لارسن، ترجمه دست‌نویس فارسی: 9).<sup>1</sup> بی‌تردید جهت‌گیری‌های ابزاری که ویژگی بارز و از جهتی محصول وضعیت زندگی اجتماعی کنونی ما است در پدید آمدن نگاه بیگانه ما نسبت به جهان بی‌تأثیر نبوده است. با این حال، از منظر پدیدارشناسی، نگاه مسخ، خواه مشاء اجتماعی داشته باشد یا نداشته باشد، نگاهی است که بر بنیاد پیشداوری‌هایی که تاکنون آموخته‌ایم شکل گرفته‌اند. از این روست که باید به کناری نهاده شوند تا حقیقت آن گونه که هست آشکار شود. نمونه‌هایی از نگاه بیگانه ما به جهان، در زندگی روزمره یافت می‌شوند. تعجیلی که یک کارمند برای رسیدن به محل کار دارد، مانع از دیدن طلوع سحرانگیز خورشید می‌شود. او تنها ماشینها را می‌بیند. یا به هنگام سوار شدن قطار آدمها برای او فقط به صورت صف جلوه می‌کنند. در تمامی این موارد ما با نوعی از خودبیگانگی مواجهیم. اگر ما به این آگاهی برسیم که دچار خودبیگانگی هستیم، به درک و ارزیابی بهتری از محیط دست می‌یابیم و این نیز به نوبه خود به سلوک بهتر ما با آن خواهد انجامید (پرات و همکاران، 2000: 63).

اگرچه پدیدارشناسی به دنبال توصیف ماهیت جهان است اما همانگونه که گفته شد، این بدان معنا نیست که بتوان آن را چون ابژه‌ای مستقل از سوژه شناخت. جهان مورد نظر پدیدارشناسی، جهانی متشکل از اجزای جدای از یکدیگر که دارای ارتباطی تصادفی با هم هستند و نسبت میان آنان نیز بر اساس رابطه علی و بر پایه قوانین مکانیکی شکل می‌گیرد، نیست، بلکه جهان به مثابه معنا و ارزش خود را آشکار می‌کند. ابژه‌ها در ارتباطی درونی با یکدیگر قرار دارند و کلیتی را می‌سازند که در آن کل بیش از اجزای خویش است. کل اجزای خود را می‌سازد (پرات و همکاران، 2000: 70). یک نوع از این کلیت را هایدگر به تصویر می‌کشد. او

<sup>1</sup> . با سپاس از همکار محترم جناب آقای دکتر صادق صالحی و خانم نسرین سید نژاد که نسخه ترجمه دست‌نویس خود از کتاب ارزشمند اوری و لارسن با عنوان *نگاه گردشگرانه* را در اختیار من گذاشته‌اند.

از کلیت ابزاری سخن می‌گوید. به عنوان نمونه در یک کارگاه نجاری چکش در نسبت با میخ و چوب و دیگر ابزارها معنا می‌یابد. بنابراین ابزارها موجودات مجزایی نیستند. به سخن دیگر کلیت ابزاری نشانه نوعی از ظهور چیزهاست.

کاربست این نگرش کل‌نگرانه در حوزه توصیف طبیعت حاوی اشارات با اهمیتی است. به عنوان نمونه مطالعه اکوسیستم می‌تواند ما را به ارتباط میان عناصر طبیعت و انسان به عنوان جزئی از آن، آشنا کند. نگاه مکانیستی و یا زیستی به طبیعت به مناسباتی متفاوت میان انسان با طبیعت می‌انجامد. از این رو پدیدارشناسی نقش به سزایی در روشنگری تفاوت‌هایی از این نوع ایفاء می‌کند. همچنین مطالعه پدیدارشناسی نشان می‌دهد که طبیعت دارای ارزش ابزاری صرف نیست تا صرفاً در خدمت منافع ما باشد. ساختار طبیعت چیزی نیست که بتوان آن را به نفع مطامع انسانی مورد استفاده قرار داد. زیست - جهان پدیدارشناختی به خوبی آشکار می‌کند که طبیعت خانه ماست. هایدگر (1396) این چگونگی را در مقاله خود با عنوان بنا کردن، سکنی‌گزیدن و فکر کردن شرح داده است. او بین بنا کردن و سکنی‌گزیدن پیوندی عمیق قائل است. "طریقه سکنی‌گزیدن ما در جهان اساساً در بنا کردن دخیل است. هایدگر توصیه می‌کند به طریقی بنا کنیم که بناهای ما سکنی‌گزیدن را آشکار کند و نه آنکه آن را به خفا برد. بناهای ما باید بگذارد تا طبیعت و اهمیتی که به عنوان خانه برای ما دارد، خود را آشکار سازد (پرات و همکاران، 2000: 72). او پلی که بر رود راین قرار دارد را مثل می‌آورد که ساکنان دو سوی آن، جاده‌ها و بناهای اطراف را چون یک کل دور هم گرد می‌آورد. پل این امکان را فراهم می‌سازد که مکان چون ما وا دیده شود (هایدگر، 1386: 141-149). در برابر پل سد قرار دارد. سد بخشی از نیروگاه آبی - برقی<sup>1</sup> است. برخلاف پل، سد فاقد هرگونه اهمیت برای سکنی‌گزیدن است. زیرا سد، طبیعت را به مثابه منبع بالقوه انرژی نمایش می‌دهد که قابل انبار کردن و استفاده کردن توسط ما است. در این جا دیگر طبیعت خانه ما نیست و چگونگی سکنی‌گزیدن به محاق رفته است. زندگی مدرن، علم و تکنولوژی، صنعت، تجارت، گردشگری و اقتصاد ما را چنان در بند کرده‌اند که ما هم خویش و هم جهان خویش را به فراموشی سپرده‌ایم. پیامد این وضعیت برگزیدن زندگی ناصیلی است که فرجام آن نابودی طبیعت و محیط زیست است. پدیدارشناسی هایدگر در خدمت توصیف چگونگی وقوع این بیگانگی و تامل درباره راه یا راه‌هایی است که طبیعت را چون خانه ما آشکار می‌سازد.

از بین پژوهش‌هایی که در آنها پدیده گردشگری با رویکردی فلسفی مورد مطالعه قرار گرفته است، می‌توان به دو پژوهش که توسط صفارحیدری (1396) و ضیایی و همکاران (1393) انجام گرفته است، اشاره کرد. در پژوهش نخست، محقق کوشید با استفاده از رویکرد هرمنوتیکی گادامر نشان دهد که رفتار گردشگران نسبت به محیط زیست و میراث اجتماعی و فرهنگی متأثر از چگونگی فهم آنها است. به نظر او در صورت اصلاح فهم گردشگران از طبیعت و فرهنگ‌های دیگر و تأکید بر احترام و نگاهی همدلانه نسبت به آنها، به همراه آموزش دانش و مهارت‌های مناسب می‌توان از اثرات مخرب زیست محیطی گردشگری کاست. در پژوهش دوم ضیایی و همکاران به بررسی اثرات رویکردهای فلسفی در بهبود پیامدهای مثبت گردشگری از یک سو و کاهش اثرات منفی آن از سوی دیگر است. به همین منظور آنها با انتخاب و مقایسه دو مکتب فلسفی ایده‌آلیسم و پراگماتیسم به استنتاج نتایجی متفاوت برای حوزه گردشگری پایدار پرداختند. یافته‌های

<sup>1</sup> Hydroelectric power



تحقیق آنها نشان داد که دو رویکرد مذکور از جهات گوناگونی بر گردشگری پایدار تاثیر می‌گذارند. با این حال به نظر آنها رویکرد پراگماتیستی زمینه مناسب‌تری را برای توسعه گردشگری پایدار فراهم می‌سازد. همانگونه که آشکار است مطالعات فلسفی چه درباره حوزه گردشگری و چه زمینه اثرات تخریب گردشگری بر محیط زیست اندک شمار است. این در حالی است گردشگری از منظرهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مورد بررسی قرار گرفته است. برای جلوگیری از تکرار و اطاله کلام جدول زیر بعضی از پژوهش‌های انجام شده نتایج بدست آمده را در این حوزه را در یک دهه اخیر نشان می‌دهد.

جدول 1: پیشینه بعضی از پژوهش‌های انجام شده در یک دهه اخیر در حوزه اثرات زیست محیطی گردشگری

شماره	عنوان پژوهش	پژوهش- گران)	سال اجرا	یافته‌های پژوهش
1	اثر گردشگری بر محیط زیست: یک مطالعه موردی برای کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته منتخب	راسخی و همکاران	1395	اثرات زیست محیطی گردشگری در کشورهای توسعه یافته از کشورهای در حال توسعه مثبت تر است. در کشورهای در حال توسعه منابع بی رویه استفاده می شود و آلودگی زیست محیطی بالا است.
2	تبیین جامعه‌شناختی رفتار محیط‌زیستی گردشگران (مطالعه موردی: پارک جنگلی نور).	صالحی و همکاران	1394	رفتار زیست محیطی گردشگران تابعی است از دانش و ارزش و انگیزها و عوامل هنجاری گردشگران. بهبود این عوامل به بهبود رفتارهای زیست محیطی گردشگران منجر می شود.
3	تحلیل جامعه‌شناختی زباله‌ریزی در بین گردشگران (مطالعه موردی گردشگران استان مازندران)	فیروزجائیان و همکاران	1394	معضلات زیست محیطی ناشی از گردشگری متأثر از عواملی چون: نگرش زیست محیطی، ضعف هنجاری، عدم احساس مسئولیت، احساس منفی نسبت به زباله، عادات، گمنامی و فقدان خدمات بهداشتی است. افزایش آگاهی گردشگران نقش قابل توجهی در حل مشکلات زیست محیطی دارد
4	حفاظت از محیط زیست در برابر توسعه گردشگری ناپایدار (مطالعه موردی: منطقه‌ی دربند تهران).	شبییری	1393	احساس رضایت ناشی از حمایت اجتماعی مانع از گسترش رفتارهای نامناسب زیست محیطی می‌شود.
5	اثرات اجرای برنامه‌های آموزش زیست محیطی بر طبیعت‌گردی (مورد مطالعه: دانش‌آموزان مدارس لنگرود)	شبییری	1392	آموزش گردشگری نقش مهمی ایفا می‌کند. بنابراین اجرای برنامه‌های آموزشی بر روی ادراک و رفتار گردشگران تاثیر می‌گذارد.
6	بررسی رفتارهای محیط زیستی در بین گردشگران ساحلی (مطالعه موردی:	صالحی و همکاران	1391	عوامل چون نگرانی محیط زیستی و فرصت‌ها از جمله متغیرهای تاثیرگذار در رفتار گردشگران است. بنابراین برای پیش‌گیری از اثرات مخرب رفتار زیست

گردشگری ساحل بوشهر در ایام نوروز.			محیطی ضروری است که به این دسته از عوامل توجه شود.
7	اثرات گردشگری بر آلودگی محیط زیست: شواهد بیشتر درباره مالزی، سنگاپور و تایلند	اعظم <sup>1</sup> و همکاران	2018
8	قصد رفتار زیست محیطی مسولانه مسافران در سامانه‌های طبیعت- گردی	هاندربانا و آمبارا	2016
9	پژوهشی درباره ادراک گردشگران از ارتباط بین گردشگری و محیط زیست	استفانیکا و باتنارو	2015
10	اثرات زیست محیطی طبیعت گردی در اندونزی	بوتاربتار و مارنو	2013
			برای مقابله با اثرات منفی گردشگری طبیعت باید به توسعه طبیعت گردی بردازیم. به نظر آنها هدف اکوتوریسم به حداقل رساندن آسیب‌هایی است که به منابع طبیعی و ارزش‌های اجتماعی - فرهنگی وارد می‌شود.

### روش‌شناسی تحقیق

چنان که گفته شد این پژوهش در پی آن است که به تحلیل فلسفی اثرات تخریبی گردشگری بر محیط زیست بپردازد، از این رو ماهیت آن فلسفی و نظری است. متناسب با هدفی که در این تحقیق دنبال می‌شود از روش‌های توصیفی و پدیدارشناسی استفاده شده است. در مطالعات فلسفی از روش توصیفی برای شرح نظریات و مفاهیم مندرج در آنها استفاده می‌شود. به عنوان نمونه در فلسفه پدیدارشناختی هایدگر، مفهوم‌هایی چون، دازاین، نسبت تودستی و پیش دستی با جهان، نسبت سوژه - اژه، آشکارشدگی حقیقت و... مفهوم‌های بنیادی محسوب می‌شوند و بنابراین فهم آن‌ها در درک کل فلسفه هایدگر نقش اساسی دارند. از سوی دیگر استفاده از روش پدیدارشناسی آن گونه که هایدگر به کار می‌برد، نوعی تلاش برای عیان ساختن هستی - جهان، انسان و طبیعت - است. هایدگر منظور خویش از روش پدیدارشناسی را در بخش هفتم کتاب هستی و زمان، با تحلیل واژه فنومن یا پدیدار به روشنی بیان کرده است. او با نظر داشتن به ریشه‌های یونانی واژه مذکور، بر آن است که پدیدارشناسی ایجاد زمینه‌ای است تا در آن چیزها خود را آنگونه که هستند نشان دهند(هایدگر، 1386: 119-127). از این رو برخلاف آنچه رایج است در هایدگر روش پدیدارشناسی مطالعه صرف آگاهی افراد از چیزها و رویدادها نیست، آنگونه که پیش از هر چیز با نظر هوسرل منطبق است، بلکه باید آن را نوعی رویکرد معطوف به هستی عینی دانست که قصد آن رخصت دادن به

<sup>1</sup> Muhammad Azam

پدیدار است تا خود را بنمایاند (مک‌کواری، 1377؛ باقری و همکاران، 1389). بر این اساس در این پژوهش تلاش شده است تا به کمک تو صیف پدیدار شناختی مواجهه‌های دیگر با طبیعت و دیگر موضوعات مورد بحث نشان داده شود.

## یافته‌های پژوهش

### هایدگر و مسأله تخریب محیط زیست

این پرسش که ریشه‌های بحران محیط زیست را باید کجا جست و جو نمود، پرسش با اهمیتی است. هایدگر از جمله متفکرانی است که به این مسأله اندیشیده است. به نظر هایدگر ریشه‌های این بحران در دوران مدرن در غلبه نگرش ابزاری قرار دارد. هایدگر محور و اساس این دگرگونی را اومانیسیم - که چیزی جز انسان‌محوری نیست - می‌داند. اومانیسیم آن نگرشی است که بر اساس آن آدمی خود را در کانون هستی پنداشته و هر آنچه هست را در نسبت با خود، علایق خود و منافع خویش می‌سنجد. در نگاه هایدگر اومانیسیم در زمانی پدید آمد که آدمی نسبت خود با جهان را بر بنیاد جدایی سوژه - ابژه و محوریت بخشیدن به سوژه تعریف کرد. هایدگر دست کم در چند نوشته درباره تفکر تکنولوژیک و پیامدهای آن برای محیط زیست، به بحث پرداخته است. در ادامه می‌کوشیم تا با تحلیل این نوشته‌ها تصویری از دیدگاه هایدگر ترسیم کنیم.

مقاله او با عنوان عصر تصویر جهان<sup>1</sup> بن‌مایه‌های نگرشی را پی‌ریزی می‌کند که یکی از نتایج آن ارائه تصویری از مخاطرات محیط زیست در دنیای مدرن است. به نظر هایدگر از ویژگی‌های نگرش مدرن به جهان - طبیعت - این است که در آن، جهان به شمایل تصویر درآمده است. بازنمایی<sup>2</sup> واژه‌ای است که جهان به مثابه تصویر را نمایش می‌دهد. او درباره تصویر جهان می‌نویسد «تصویر جهان در صورتی که به صورت اساسی فهمیده شود صرفاً به معنای یک تصویر از جهان نیست، بلکه جهان به مثابه تصویر ادراک می‌شود و به فهم در می‌آید. آنچه در کلیت خویش اکنون بدین طریق فهمیده می‌شود این است که جهان اولاً و تنها وقتی وجود دارد که انسانی آن را نمایش، شرح و بسط دهد» (هایدگر، 1977: 130).

بازنمایی جهان چندین امکان را برای انسان جدید فراهم ساخت. با جدایی میان سوژه و ابژه از یک سو، زمینه‌های علم اثباتی فراهم گردید که بعدها به اوج اقتدار خود رسید و از سوی دیگر، با محوریت یافتن انسان، فردگرایی بسط و توسعه پیدا کرد. هایدگر، دکارت (1395) را پایه‌گذار دوگانگی و بنیان‌گذار متافیزیک مدرن معرفی می‌کند. به نظر هورکایمر (1376) ویژگی انسان عصر جدید شوق به سلطه‌طلبی است که در او بیدار شده است. هایدگر بر آن است بین این میل بیدار شده به سلطه‌طلبی و مرکزیت یافتن سوژه انسانی نوعی ارتباط وجود دارد که پیش از این سابقه نداشته است (هایدگر، 1977: 128). به نظر او پدید آمدن تفکر تکنولوژیک یکی از پیامدهای انسان‌محوری مدرن و ویژگی بارز آن جهت‌گیری نسبت به چیزها و از جمله طبیعت است؛ جهت‌گیری که با به خدمت گرفتن هر آنچه غلبه‌یافتنی است به نسبت به آن تعرض<sup>3</sup> می‌کند. هایدگر در نوشته‌ای با عنوان پرسش از تکنولوژی<sup>4</sup> به تحلیل این وضعیت پرداخته

<sup>1</sup> The age of world picture

<sup>2</sup> Representation

<sup>3</sup> Challenging forth

<sup>4</sup> The question concerning technology

است. او با برای نشان دادن چگونگی وقوع چنین تعرضی، به تحلیل ریشه مفهوم تکنولوژی پرداخته و می‌گوید تکنولوژی - از ریشه تخنه<sup>۱</sup> - هم به کار و مهارت صنعتگر و هم به مهارت‌های فکری و هنرهای زیبا دلالت دارد. این هر دو معنا با نوعی پدید آوردن ارتباط دارند. به نظر هایدگر تکنولوژی قدیم زمینه و امکان آشکارگی - آلتیا<sup>۲</sup> - حقیقت چیزها را فراهم میساخت. اما این نکته درباره تکنولوژی‌های ماشینی جدید صادق نیست. هایدگر بر آن است که ماهیت تکنولوژی جدید تعرض است، «تعرضی که طبیعت را در برابر این انتظار بیجا قرار می‌دهد که تأمین‌کننده انرژی باشد تا بتوان انرژی را از آن حیث که انرژی است از دل طبیعت استخراج و ذخیره کرد» (هایدگر، 1386: 15).

هایدگر این چگونگی را از طریق مقایسه تکنولوژی قدیم با تکنولوژی ماشینی جدید به خوبی نشان می‌دهد. به نظر او برخلاف تکنولوژی جدید، تکنولوژی قدیم - به عنوان نمونه آسیاب بادی - درصدد ذخیره انرژی طبیعت به قصد بهره‌برداری از آن نبود. این در حالی است که در تکنولوژی جدید ما با نوعی در افتادن و تعرض مواجه‌ایم. این در افتادن به تخریب طبیعت انجامیده است. نمونه‌ای از این تعرض را می‌توان در رفتار انسان با زمین نشان داد. زمین اکنون نه یک موجود زنده، بلکه به عنوان منبع انرژی نگریسته می‌شود. منابع آن مانند زغال سنگ کشف و استخراج می‌شوند. نگاه کشاورز ماشینی امروزی نیز نسبت به زمین تغییر یافته و در نتیجه رفتار او با آن تهاجمی‌تر شده است. برای او «کشاورزی چیزی جز صنعت ماشینی فرآورده‌های غذایی نیست» (هایدگر، 1386: 16). در حالی که کشت زمین از سوی یک کشاورز قدیمی همواره با مراقبت کردن و نگهداری کردن از آن و احترام به طبیعت همراه بوده است.

هایدگر این در افتادن را که به انواع انرژی طبیعت تعرض می‌کند، اکتشاف می‌خواند و می‌نویسد: «از یک سو، اکتشاف است زیرا انرژی را حبس و عرضه می‌کند، و از سوی دیگر این اکتشاف از همان ابتدا اصرار به پیشبرد امری دارد، یعنی آنکه جهت آن معطوف است به حداکثر بازدهی با حداقل هزینه» (هایدگر، 1386: 16). یک نمونه بارز این وضعیت، معدن زغال سنگ است. زغال سنگی که از معدن استخراج می‌شود تنها برای مهیا شدن در این جا و آنجا تولید نمی‌شود. «این زغال سنگ انبار می‌شود؛ یعنی آماده است تا به محض ضرورت، گرمای خورشیدی ذخیره شده در خود را تسلیم کند. گرمای خورشید به سبب حرارت تعرض می‌شود تا بخار لازم را تأمین کند، بخاری که فشارش چرخ دنده را می‌گرداند و از این طریق کارخانه را به راه می‌اندازد» (هایدگر، 1386: 16-17). نمونه دیگر مواجهه تکنولوژی ماشینی جدید با طبیعت استفاده‌ای است که از روده‌ها می‌شود. رود وسیله‌ای تلقی می‌شود که برای تولید انرژی برق قابل استفاده است و این تلقی همان تصویری نیست که به مثل شاعر از رود ترسیم می‌کند. هایدگر این تقابل را چنین توصیف می‌کند: «یک لحظه توجه خود را به تقابل میان دو عنوان زیر معطوف سازیم: «راین» که به عنوان آن‌چه در نیروگاه [همچون اثری فنی] تعبیه شده است، و «راین» به عنوان آنچه در اثر هنری هولدرلین، در نیایشی با همین نام، بیان می‌شود. ممکن است پاسخ داده شود: اما راین، همچنان رودخانه‌ای در چشم‌انداز طبیعت است. شاید چنین باشد، ولی چگونه؟ فقط به صورت شیء حاضر و آماده‌ای که صنعت توریسم برای بازدید کاروان توریستی عرضه می‌کند.» (هایدگر، 1386: 17).

<sup>1</sup> Techne

<sup>2</sup> Alethia

هایدگر انکشافی را که بر سراسر تکنولوژی جدید حاکم است و به آن خصلت درافتادن به معنای تعرض می‌بخشد، با او صافی چون "اکتشاف، حبس کردن، تغییر شکل دادن، انبار کردن، توزیع کردن، تغییر مدار [که] همگی انحاء انکشاف هستند" (هایدگر، 1386: 18) توصیف می‌کند. بنیاد این خصایص به نظر هایدگر رویکردی است که طبیعت را به صورت منبع لایزال می‌شناسد. چنین نگاهی به طبیعت، حتی ماهیت شیء‌گونه چیزها را نفی و آنها را به عنوان منابعی برای ذخیره انرژی و استفاده از آن به تصویر می‌کشد. "آنچه به معنای منبع لایزال به حال آماده باش به انتظار می‌ایستد، دیگر به مفهوم شیء در برابر ما نایستاده است" (هایدگر، 1386: 18). رگه‌های این نگرش هایدگر درباره تکنولوژی را می‌توان در کتاب مهم او با نام هستی و زمان که به سال 1927 انتشار یافت پی‌گیری نمود. در آنجا او با تقسیم ظهور باشندگان به دو نحو تودستی<sup>1</sup> و پیش دستی<sup>2</sup>، میان انسان و جهان هستی تمایزی پدیدارشناسانه برقرار می‌کند (هایدگر، 1387، جمادی، 1385). انسان از طریق برقرار کردن چنین نسبتی با عالم است که حتی آنچه را که خود نیافریده است - یعنی جنگل‌ها، رودها، چشمه‌ها - را چون ابزاری برای مصارف خویش به خدمت می‌گیرد. بدین سان است که "... طبیعت دیگر نه آنی است که "جنبش و کوشش" می‌انگیزد، نه آنی است که بر ما شبیخون می‌زند و نه آنی است که چشم‌اندازش مایه افسون ماست. در این صورت، چنین طبیعتی نهان می‌ماند. گیاهان گیاه شناس گل‌های میان پرچین‌ها نیست، "سرچشمه" رودی که جغرافی‌دان تعیین می‌کند "سرچشمه ساری در سنگلاخ" نیست. (هایدگر، 1387: 209). نقد هایدگر به نگاه ابزاری و یا تودستی ساختن طبیعت را باید در آثار متأخر او بویژه نقد او از تکنولوژی جست و جو نمود (آیدی، 1386) که ما پیش از این درباره آن سخن گفتیم.

### گردشگری و امکان تخریب محیط زیست

اکنون نوبت آن است که به کمک ایده‌هایی که هایدگر در نوشته‌هایش آورده است، بکوشیم تا به این پرسش‌ها پاسخ دهیم: چگونه دگرگونی نگاه گرد شگران و برقرار کردن نسبت متفاوت با طبیعت به تخریب محیط زیست انجامیده است؟ اوصاف و ویژگی‌های این نگاه جدید چیست؟ تأملات هایدگر درباره نگاه و مناسبات انسان مدرن با طبیعت، نه تنها در فهم تخریب محیط زیست راه‌گشاست، بلکه زمینه‌های مناسبی را برای فهم نقش‌های ممکن صنعت گردشگری در تخریب محیط زیست فراهم می‌کند. به سخن دیگر، می‌توان چرایی و چگونگی تخریب محیط زیست در گردشگری را در مقیاسی خردتر، در درون مناسبات کلی انسان مدرن با طبیعت تبیین کرد. هایدگر ابزارهای مفهومی مورد نیاز را در اختیار ما نهاده است. ابزارهای مفهومی مذکور را می‌توان این چنین نام برد: مناسبات تودستی با طبیعت، دوگانگی سوژه - ابژه، غلبه تفکر کمی و تکنیکی.

برای پاسخ به پرسش نخست می‌توان گفت که گردشگری در معنایی که امروز رایج است، پدیده‌ای نوین است (اوری و لارسن، ترجمه دست‌نویس فارسی: 14) و شاید سابقه آن به یک سده اخیر محدود باشد. زیرا، نه پیش از این طبیعت سوژه‌ای برای گردشگری محسوب می‌گردید و نه حول آن صنعتی شکل گرفته بود. حتی از لحاظ تاریخی نیز سفر به قصد زیارت نیز در حیطه گردشگری تعریف قرار نمی‌گرفت. چون که، زیارت

<sup>1</sup>Present – at - hand

<sup>2</sup> Present- for - hand

امکان متبرکه، به قصد شنا سایی و وضعیت تاریخی و یا حتی و وضعیت جغرافیایی آنها انجام نمی شد. آنچه شوق مومنان را بیدار می کرد صرف دیدن یک بنای تاریخی و یا مکان جغرافیایی آن نبود، بلکه تقدسی بود که آن بنای دینی داشت و ایمانی که در درون زوار می جوشید. این در حالی است که امروزه در کنار زیارتگری، دیدن بناهای تاریخی - دینی نیز به بخشی از چیزی که صنعت گردشگری خوانده می شود، تعلق یافته است. در صورتی که این توصیف درست باشد، می توان گفت که از اساس، گردشگری تحت تاثیر عوامل متفاوتی پدید آمده است. لذت بردن، سود بردن و شناختن از جمله مهم ترین این عوامل محسوب می شوند. تا آنجایی که به انگیزه هایی چون لذت بردن و یا سود بردن مربوط است، می توان نوع مناسبات گردشگران با طبیعت را مواجهه ای ابزاری یا تو-دستی قلمداد کرد. اما گردشگری به قصد شناختن، طبیعت را به سوژه ای برای مطالعه عینی و دقیق تبدیل می کند. در این حالت طبیعت خود را در مناسباتی پیش - دستانه آشکار می سازد. همانگونه که هایدگر نشان داده است در بطن این دو نگاه می توان نشانه هایی از تعرض به طبیعت را مشاهده کرد. نشانه هایی که می توانند زمینه های تخریب طبیعت را مهیا کنند.

با این حال در توضیح دقیق تر مسأله می توان گردشگران را بر اساس دو نسبتی که از آن سخن گفته شد، به دو دسته تقسیم کرد: 1. گردشگران معمولی - خواه آنهایی که به قصد لذت بردن به گردشگری می پردازند، مانند افرادی که در تعطیلات و یا آخر هفته ها به مکانهایی طبیعی می روند، یا آنهایی که به قصد سود بردن، صنعت گردشگری را اداره می کنند و 2. گردشگران اهل فن و علمی. درک گردشگران دسته اول از طبیعت بر اساس علایق عملی و ابزاری آنان شکل می گیرد. به سخن دیگر در این نسبت طبیعت به صورت چیزی آشنا آشکار می شود که می توان به کارش گرفت و بر آن احاطه یافت. به تعبیر هایدگر این رویکرد نوعی رویکرد هر روزینه آدمی است و بلافصل ترین نسبتی است که می توان با محیط زیست برقرار کرد. همانگونه که گفته شد هایدگر پیامدهای منفی این مواجهه با طبیعت را در مقاله پرسش از تکنولوژی مورد نقادی قرار می دهد. وی این نگرش را مواجهه ای ابزاری با طبیعت می خواند و می کوشد نشان دهد که بر بنیاد این مواجهه طبیعت به منبعی برای ذخیره انرژی تبدیل می شود. به نظر هایدگر آنگاه که طبیعت به مقام تأمین کننده انرژی تقلیل یابد، از هرگونه تقدسی عاری می شود و در نتیجه امکان تخریب آن فراهم می آید. در این صورت به طبیعت نه به عنوان موجودی که شایسته احترام، مراقبت و نگهداری است، بلکه و سیله ای است که می توان اجزای آن را بکار گرفت. در این وضعیت طبیعت به مثابه ابزاری برای لذت بردن، سود بردن جلوه می کند. در این وضعیت طبیعت پس از آن که مصرف گردید، اهمیت خویش را از دست داده و رها می شود. هایدگر تلاش دارد نشان دهد که چنین مواجهه ای با طبیعت تا چه اندازه ناصیل و تخریب گر است. زیرا مانع از انکشاف امکانهای اصیل دیگری است که به عنوان نمونه ما در مواجهه شاعرانه با طبیعت شاهد ظهور آن هستیم.

پاسخ به پرسش دوم را می توان ضمن بحث درباره دسته دوم از گردشگران - یعنی گردشگرانی که به قصد شناسایی طبیعت به سراغ آن می روند - مطرح کرد. مواجهه شناختی با طبیعت آن گونه که هایدگر در آثار خود - و به ویژه تصویر عصر جهان - به آن پرداخته است بر پایه رابطه دوگانه ابژه - سوژه شکل می گیرد. در این جا ذهن خودآگاهی وجود دارد که با محوریت بخشیدن به خود می کوشد شی را از دریچه نگاه خویش به فهم درآورد. به نظر هایدگر بنیاد این نوع نگاه نیز ابزاری و قصد آن نیز غلبه یافتن است که در نهایت به تعرض به طبیعت می انجامد. نمونه هایی از این نوع غلبه یافتن را می توان در پژوهش های علمی

گوناگون مشاهده کرد. به عنوان مثال در پژوهش‌های آزمایشگاهی برای روشن ساختن اثر یک دارو، حیوانات تحت آزمایش و یا جراحی قرار می‌گیرند. در این جا موجود زنده - خواه حیوان باشد یا گیاه - نه بخشی از طبیعت که زنده است، بلکه موجودی است که فاقد هرگونه ارزش شمندی وجودی است. این طبیعت تا آنجایی ارزش دارد که در خدمت پیشبرد اهداف علمی مورد نظر انسان قرار گیرند. هرگونه کوشش برای شناخت طبیعت که بر پایه محوریت سوژه انجام شود در نهایت آن را از هرگونه رازی و رمزی عاری می‌سازد. این در حالی که در نگاه پیشینیان جهان هستی سرشار از رمزها و رازها بود و از این رو منبع الهام‌های بزرگ برای چگونه زیستن. برای یک طبیعت شناس به معنای امروزی آن، طبیعت تنها در چارچوب یک برنامه پژوهشی قابل فهم است. اعتبار نتایج این نوع از پژوهش‌ها نیز با معیارهای کمی، سنجیده می‌شود.

در عصر مدرن شناختن علمی و چیرگی بر طبیعت دوش به دوش هم پیش رفته‌اند. آنچه گردشگری علمی را به مثابه یک امکان به سوی تخریب طبیعت می‌کشاند همین میل به چیرگی است. همان‌گونه که هورکهایمر<sup>1</sup> می‌نویسد علم مدرن در جوامعی رشد کرد که شوق تسلط بر طبیعت داشتند "علم جامعه بورژوازی [یا همان جامعه مدرن] از همان آغاز از گسترش فن و طبیعت جدایی‌ناپذیر است. اگر چیرگی جامعه بورژوازی بر طبیعت در نظر گرفته نشود، درک این علم به کلی امکان‌ناپذیر می‌گردد." (هورکهایمر، 1376: 15). گردشگری علمی چون هر نوع شناسایی علمی، به این علت خصلتی تهاجمی دارد که دست کم بر دو پیش‌فرض بیگانه‌ساز استوار است. نخست، کمی و ریاضی‌گونه دیدن طبیعت است. دقت شناسایی علمی از طبیعت نگاه کمی به آن را به همراه دارد (هایدگر، 1977: 118). زیرا ریاضیات امکان اندازه‌گیری‌های دقیق و مقایسه با وضع گذشته را فراهم می‌کند. دوم، محدود بودن به یک طرح پژوهش است. محقق نمی‌تواند بدون مسأله و رویکرد به سراغ مطالعه و شناسایی طبیعت برود. او از پیش می‌داند که به دنبال چیست و چگونه باید به پاسخ دست یابد. در نتیجه قادر نیست ابژه مورد مطالعه را در کلیت خویش ببیند. هر واقعه‌ای مادامی که دیده می‌آید که با این طرح پایه<sup>2</sup> از طبیعت تناسب داشته باشند. تنها از زوایه چنین طرح پایه‌ی است که هر واقعه‌ای در طبیعت به مثابه یک واقعه امکان آن را می‌یابد که دیده شود" (هایدگر، 1977: 119). این طرح پایه در علوم جدید تفسیر پدیده‌های طبیعت را بر اساس حرکت در زمان - مکان ممکن می‌سازد. به نتیجه رسیدن هر طرح پژوهشی متضمن این است که پژوهش‌گر تا پایان کار به آن طرح پایه پای‌بند باشد. اما همانگونه که هایدگر می‌نویسد "یک موجود زنده را می‌توان بر اساس وسعت و بزرگی حرکت در زمان - مکان فهمید اما در این صورت دیگر نمی‌توان آن را چون یک موجود زنده دریافت (هایدگر، 1977: 120). سوم، شناسایی علمی طبیعت بر نوعی از بازنمایی یا تصویر بنا شده است. بنابراین شناسایی محقق از طبیعت با خود طبیعت در کلیت خویش یکسان تلقی می‌شود. طبیعتی که خود را از طریق بازنمایی یا تصویر آشکار می‌کند در چگونگی خویش سخت به سوژه انسانی نیازمند است. به سخن دیگر از یک سو با ابژه‌سازی طبیعت به تصویر و یا به بازنمایی تقلیل می‌یابد و از سوی دیگر این تصویر نیازمند ذهنی آگاه - پژوهش‌گر - است تا به عرصه وجود پای‌نهد. همانگونه که پیش از این نیز گفته شد هایدگر دکارت فیلسوف فرانسوی را پایه‌گذار این نگرش معرفی می‌کند (هایدگر، 1977: 127). به نظر او این دکارت بود که اولین بار "هستی را عینیت

<sup>1</sup> Max Horkheimer

<sup>2</sup> Ground plan

بازنمایی و حقیقت را یقین‌بازنمایی<sup>1</sup> تعریف کرد. گرچه از پیامدهای این تلقی‌رهای انسان بود از قید و بندهای قرون وسطایی، اما در عین حال او را گرفتار سوژه‌گرایی<sup>1</sup> و فردگرایی<sup>2</sup> کرد. به نظر هایدگر آنچه در واقع اتفاق افتاد این نبود که انسان خود را از خویش و از قید و بندهای پیشین آزاد کرد، بلکه جوهر انسان دگرگون شد، یعنی انسان به سوژه تبدیل گشت (هایدگر، 1977: 128). هایدگر بر آن است که این پدیده، رخدادی نوظهور است و پیش از این سابقه نداشت. جدول شماره 2 در یک تصویر خلاصه آنچه را که گفته شد، نمایش می‌دهد.

جدول 2: ماهیت، رویکردها، شاخص‌ها و پیامدهای نگرش‌گردشگری مدرن به طبیعت و پیامدهای آن

بنیاد نگرش مدرن	رویکردها	شاخص‌ها	نوع نگاه و نحوه برقراری ارتباط با طبیعت	پیامدها
جدایی سوژه - اژه، انسان محوری	ابزاری - تودستی	لذت‌گرایی	طبیعت وسیله‌ای برای آسایش است، طبیعت جایی برای تفریح کردن است، از طبیعت می‌توان لذت برد.	تخریب طبیعت
		سودگرایی	طبیعت ارزش اقتصادی دارد، طبیعت چیزی جز منابع طبیعی نیست، طبیعت برای جذب گردشگران وسیله مناسبی است، طبیعت را می‌توان برای مقاصد خاص مدیریت کرد. طبیعت‌گردی این قابلیت را دارد که به یک صنعت تبدیل شود.	تخریب طبیعت
	تقلیل‌گرا - پیش‌دستی	شناخت‌گرایی، تجربت‌اندیشی، کمی‌نگری	طبیعت یک اژه است، طبیعت قابل شناسایی کمی و تجربی است. با علم می‌توان بر طبیعت مسلط شد، طبیعت یک پروژه و قابل تحلیل به اجزای خود است. طبیعت یک تصویر یا بازنمود است.	بیگانگی با طبیعت، تخریب طبیعت

### نگاه هنری به مثابه یک بدیل

آیا می‌توان به راه یا راه‌هایی بدیلی اندی‌شید که مانع اثرات تخریبی گرد شگر بر طبیعت و محیط زیست شود؟ بی‌گمان جلوگیری از اثرات تخریبی گردشگری بر محیط زیست مستلزم در افکندن طرح و ایده نوینی است. همان‌گونه که گفته شد، اثرات تخریبی گردشگری بر محیط زیست بر نوعی نگاه یا نگرش ابزاری، تقلیل‌گرا و بیگانه‌ساز به طبیعت استوار است که در بطن آن تعرض و ویرانسازی نهفته است. در صورتی که این سخن پذیرفته باشد راه‌هایی از این وضعیت را نیز باید در تغییر نگاه گردشگران به طبیعت و محیط زیست جست و جو کنیم. اما این نگرش جایگزین را کجا باید یافت؟ و چگونه این نگاه جدید در معنای عام به وضع مناسبات جدیدی میان انسان با طبیعت، و در معنای خاص میان گردشگر با محیط زیست خواهد انجامید؟ برای هایدگر هنر عرصه و بستر مناسبی است که در بطن آن امکان برقراری چنین مناسبات جدید و

<sup>1</sup> Subjectivism

<sup>2</sup> Individualism



متفاوتی میان انسان و طبیعت وجود دارد. در این جا ضروری است که به اختصار با دیدگاه هایدگر درباره هنر آشنا شویم.

هایدگر به هنر به عنوان جایگزینی برای نگرش سیطره‌طلبانه نسبت به طبیعت می‌نگرد. به نظر او در مقابل رویکرد تکنیکی و سودجویانه، هنر عرصه‌ای است که در آن ذات طبیعت آن گونه که هست آشکار می‌شود. با این حال، هایدگر گوشزد می‌کند که تکنیک در روزگار گذشته چندان با هنر بیگانه نبود زیرا تخته در زبان یونانی هم به معنای ساختن بود و هم به معنای هنر، و از این رو " ... انکشافی بود که حقیقت را به درون جلال ظهور فرا می‌آورد" (هایدگر، 1386: 40)، با این همه در روزگار نو تکنیک نه عرصه‌ای برای انکشاف ذات طبیعت، بلکه به ابزاری برای اکتشاف و سطله بر آن تبدیل گردید. اما هنر چگونه می‌تواند به انکشاف حقیقت طبیعت یاری می‌رساند؟ هایدگر در *منشاء اثر هنری* به بررسی مبسوط این پرسش می‌پردازد که ماهیت هنر و خاستگاه یک اثر هنری - مانند تابلو، مجسمه، شعر و... - چیست.

در حالی که در نظریه‌های فلسفی هنر به مثابه بازنمایی واقعیت و یا حقیقت و یا وسیله‌ای برای بیان عواطف قلمداد می‌شود، برای هایدگر ذات هنر و یا اثر هنری بازنمایی واقعیت و یا حتی وسیله‌ای برای بیان عواطف و احساسات فردی از انسان نیست، بلکه در نگاه او عرصه‌ای برای عیان شدن حقیقت است. یک اثر هنری خواه تابلویی از طبیعت باشد و یا اثری معماری که در مکانی بنا شده است و یا حتی شعر، حقیقتی را آشکار می‌کند. این حقیقت داده شده نیست، بلکه در هر زمان خلقی جدید و آفرینشی نو است. یک اثر هنری امکان به ظهور رسیدن چیزی را فراهم می‌کند که در وضعیت طبیعی کمتر بدان توجه می‌شود و یا زمانی که چون ابزار مورد استفاده قرار می‌گیرد، احساسات ماهیت حقیقی آن به دیده نمی‌آید. به عنوان نمونه، رنگ‌ها در یک تابلو و یا سنگ‌ها در یک اثر معماری جلوه‌ای می‌یابند که در وضعیت واقعی و عینی خود هیچگاه آن جلوه را آشکار نمی‌سازند. هنرمند کسی است که امکان چنین نا - نهانی را فراهم می‌سازد. این پوشیدگی در عصر کنونی وجه غالب نگرش هنری است. در دنیای مدرن به علت غلبه ابزارگرایی و کارآیی، ذات حقیقی هنر پوشیده مانده است. در این عصر هنر نیز مانند هر چیزی دیگری به کالایی برای خرید و فروش تبدیل شده است. آثار هنری بزرگ خریداری می‌شوند تا در موزه‌ها و گالری‌ها نگهداری شوند. جمع‌آوری این آثار یا بر اساس مقاصد اقتصادی انجام می‌شود و یا برای نمایش و یا تزئین دیوارهای قصرها و خانه‌های مجلل. هایدگر می‌نویسد در صورتی که نخواهیم از این آثار هنری چیزی دریابیم، آنها نیز مانند چیزهای طبیعی به نظر خواهند آمد (هایدگر، 1381: 106-105).

نگرش هنری مورد نظر هایدگر، نگرش معطوف به انکشاف حقیقت است. این نگرش با پرهیز از هر نوع ایجاد استیلا و غلبه، نوعی مواجهه و نسبت طبیعی با چیزها برقرار می‌سازد. در این مواجهه انسان به مثابه مخاطب چیزها، آنها را به عرصه ظهور فرامی‌خواند. به نظر هایدگر اعمال اراده آدمی خود زمینه‌ای است برای کتمان ماندن حقیقت. تا آنجایی که این تلقی به طبیعت ارتباط دارد، هرگونه اعمال اراده استیلاگرانه، مانع از آن خواهد شد که انسان مخاطب طبیعت گردد. ویرانی طبیعت یکی از پیامدهای اعمال اراده معطوف به قدرت انسان است. به نظر هایدگر یک اثر هنری عالم را به عرصه حضور می‌کشاند.

اما عالم چیست و چگونه یک اثر هنری عالم را به عرصه حضور می‌کشاند و یا استقرار می‌بخشد؟ نخستین نکته‌ای که در این باره می‌توان گفت این است که عالم تنها مختص انسان است. "سنگ عالمی ندارد و نبات و حیوان نیز بی‌عالم‌اند." (هایدگر، 1381: 140)، اما انسان عالم دارد. هایدگر برای نشان دادن

این چگونگی، تابلوی یک جفت کفش روستایی ونگوگ را تحلیل می‌کند. وقتی که این کفش‌ها را در ارتباط با آن زن روستایی که از آن به عنوان ابزار استفاده می‌کند، در نظر می‌آوریم، عالمی که پدید می‌آید به خوبی روشن می‌شود. تا زمانی که این کفش تنها یک جفت کفش است و ما چیزی درباره صاحب آن نمی‌دانیم، ماهیت ابزاری کفش بر ما پوشیده است. اما زمانی که به نسبت میان آن روستایی و یک جفت کفش او پی می‌بریم نقش کانونی کفش در زندگی وی بر ما آشکار می‌شود. زن روستایی می‌تواند به این کفش‌ها اتکاء کند و مناسبات خود را با دیگران، زمین و جهان تداوم دهد. به سخن هایدگر "به یاری این قابلیت اتکاء است که زن روستایی نسبت به عالم خود اطمینان حاصل می‌کند. عالم و زمین برای او و کسانی که به روش او زندگی می‌کنند تنها به صورت ابزار وجود دارد (هایدگر، 1381: 125). با این حال برقرار کردن صرف نسبت ابزاری با چیزها به نظر هایدگر حقیقت آنها را بر ملا نمی‌کند. زیرا چنین نسبتی بر بنیاد سودمندی و کارایی استقرار می‌یابد.

عالم در نزد هایدگر مجموعه‌ای از چیزهای قابل شمارش و یا غیرقابل شمارش شناخته و ناشناخته نیست (هایدگر، 1381: 139) که بتوان بر مجموعه آنها چیزی افزود، بلکه "عالم، عالم نسبت‌ها، رابطه‌ها، معانی و احوال است. هر اثری از یکسو خود متعلق به عالمی است که در آن پیدا آمده است و از سوی دیگر عالمی را در خود آشکار می‌کند، به عبارت دیگر روزنی است که به سوی عالمی گشوده شده است (مددپور، 1390، 429). بنابراین بر اساس این تصویر نه عالم و یا جهان را می‌توان به ابژه‌های عینی فروکاست و نه می‌توان آن را به چیزهای کمی قابل شمارش تبدیل کرد. عالم یعنی عرصه‌ای گشوده برای وجود. از این روست که سخن گفتن از جهان یونانی و اسلامی، به معنای مجموعه انسانها و اشیاء و مواردی از این قبیل نیست، "بلکه مقصود حقیقت و کلی است که بر آن اعصار سایه گستر بوده، و در ظل آن انسان‌ها با خود و دیگران و با خداوند یا قدسیان مواجهه داشته‌اند." (مددپور، 1390، 430). به نظر هایدگر تنها هنر است که امکان آشکار کردن این عالم را فراهم می‌آورد و در این میان انسان نقش بنیادی دارد. به بیان دیگر "این انکشاف فقط برای آدمی به عنوان تنها موجودی که در مواجهه با ذات حقیقت است دست می‌دهد. در این مرتبه است که اثر هنری آدمی را به حقیقت فرامی‌خواند، چنانکه خود با انکشاف حقیقت در هنرمند، فراخوانی آغازین داشته است" (مددپور، 1390: 431).

نکته دیگری که هنر آشکار می‌کند "زمین" است. منظور هایدگر از زمین آن بنیادی است که چیزها در آن پدیدار می‌شوند. هایدگر در این باره می‌گوید: "زمین آن توده جرم رسوبی نیست و همچنین منظور، آن سیاره موضوع ستاره‌شناسی هم نیست. زمین جایی است که پدیدار شدن هر آنچه که پدیدار شدنی است را بدون خدشه برمی‌تابد و پناه می‌دهد. در چیزهایی که پدیدار می‌شوند زمین همانند یک عامل پناه‌دهنده حضور دارد" (هایدگر، 1381: 137). او با پیوند دادن زمین با فوسیس به معنای شکوفا شدن و آشکار گشتن یونانی نسبت آدمی را با زمین نشان می‌دهد. بر این اساس یک اثر هنری زمین را از خفا به در آورده و به آن روشنی می‌بخشد. مثال او از سنگی که در کار ساخت بنای یک معبد بکار می‌رود، به خوبی گویای منظور او از عیان شدن زمین در اثر هنری است. به نظر هایدگر حقیقت سنگینی سنگ را نه از طریق تجزیه کردن آن و نه حتی از طریق محاسبه کردن وزن آن به کمک یک ترازو می‌توان مشخص ساخت. این سنجش هر چقدر هم دقیق باشد تنها یک عدد را به ما عرضه خواهد کرد، این در حالی است که سنگینی نیز از چنگ ما می‌گریزد. این نکته در مورد رنگی که به عنوان مثال در یک تابلو استفاده می‌شود صادق است. رنگ

را نمی‌توان به کمک اعداد و ارقام مربوط به طول موج تجزیه و تحلیل کرد. رنگ تنها زمانی خود را آشکار می‌کند که ما نکوشیم به طریق کمی و یا تجربی آن توضیح را دهیم. زمین نیز چنین است (هایدگر، 1381:143)

به روشنی پیدا است که هایدگر هرگونه مواجهه علمی و فنی با طبیعت - زمین - را که به قصد اکتشاف آن انجام می‌شود ویرانگر طبیعت قلمداد می‌کند. اکتشاف علمی گرچه داعیه آن را دارد که به یافتن مواد و یا عناصر درون طبیعت می‌پردازد، اما چنین کاری چون در خدمت منافع آدمی و به کمک روش‌های سیطره‌جویانه انجام می‌شود، طبیعت را از بعد قدسی اش تهی ساخته و به منبعی از انرژی قابل استفاده تبدیل می‌کند. بنابراین این اکتشاف عین اختفاء حقیقت طبیعت است. اما نگاه هنری و یا به تعبیر هایدگر اثر هنری عرصه‌ای است که حقیقت زمین، خود را آشکار می‌کند. به عنوان نمونه، یک اثر هنری آنگونه که در بناهای با شکوه تاریخی مشهود است مانند یک اثر معماری در تکنولوژی ساخت و ساز جدید نیست که در آن به مثل سنگی برای مصرف خاصی انتخاب، تراشیده و به کار رفته شود. در این وضعیت ارزش هر ماده مصرفی در میزان کارایی آن است و از این رو چون کالایی نگریده می‌شود. اما:

هنگامی که یک اثر هنری، مانند آن معبد یونانی، عالمی را برپا می‌کند نه تنها مواد کار را ناپدید نکرده است بلکه به آن ظهور و به روزی تازه بخشیده است: به عیارت دقیق‌تر اثر هنری مواد کار را برپایه عینی عالم اثر به ظهور می‌رساند؛ سنگ طاق و ستون شده و برای بسترسازی پی‌ریزی می‌گردد و بدین گونه سنگ می‌شود. فلز، براق و درخشان می‌گردد؛ رنگ درخشش و صوت به آهنگ و کلام تبدیل می‌شود و همه اینها شیوه‌ای نو از تجلی یافتن و به ظهور رسیدن است (هایدگر، 1381:142).

### نگاه هنری و دلالت‌های آن برای حوزه گردشگری

اکنون می‌توان به طرح این پرسش پرداخت که دیدگاه هایدگر درباره هنر برای حوزه گردشگری حاوی چه دلالت یا دلالت‌هایی؟ در بررسی اندیشه‌های هایدگر دست کم با دو نکته که با موضوع مورد بحث ما در این مقاله ارتباط دارد آشنا شدیم. نخست آنکه ویرانگری طبیعت پیامد برقرار کردن نوعی از مناسبات استیلاجویانه، ابزارانگاره و سوداگرانه با آن است. این مناسبات بیش از هر چیز بر نگرش مکانیستی از طبیعت استوار است که امکان شناسایی و بهره‌برداری از آن به سود انسان مجاز می‌داند. دوم، راه‌هایی از این وضعیت نیازمند تغییر نگرش است. هنر قلمرویی است که می‌تواند نگاه ما را به طبیعت دگرگون سازد. به سخن دیگر، نگاه هنری در تقابل با نگاه مکانیستی - استیلاجویانه، در پی آن است تا به طبیعت به مثابه‌ای عرصه‌ای برای انکشاف حقیقت هستی، بنگرد. بنابراین هایدگر نگاه شاعرانه به طبیعت را در نقطه مقابل نگاه ابزاری و علمی - تکنیکی نسبت به آن قرار می‌دهد.

برای حوزه گردشگری، این تلقی نسبت به طبیعت دست کم حاوی دلالت‌های نظری و عملی تربیتی است. این دلالت‌ها، افق یا چشم‌اندازی را برای ضرورت اصلاح و یا تغییر نگرش ما به طبیعت در حوزه گردشگری طبیعی می‌گشاید. بر این اساس طرح یک فلسفه تربیت هنری در حوزه گردشگری لازم است. همانگونه که اشاره شد، حفظ طبیعت نیازمند تغییر در نگاه و نگرش ما نسبت به آن است. از منظر هایدگر گرد شگر طبیعی به مثابه هنرمندی است که می‌کوشد تا به طبیعت به عنوان یک اثر هنری بنگرد و بگذارد طبیعت آن‌گونه که هست خود را آشکار کند. از این منظر نباید به طبیعت "فقط به صورت شیء

حاضر و آماده‌ای که صنعت توریسم برای بازدید کاروان توریستی عرضه می‌کند" (هایدگر، 1977: 17) نگریند. هایدگر گردشگر را فرامی‌خواند تا خود را از سیطره نگاه ابزارانگارانه به طبیعت رها کند و به طبیعت صرفاً به عنوان عرصه‌ای برای کاوش و ابزاری برای لذت و یا منفعت ننگرد. زیرا چنین نگاهی طبیعت را به چیزی بیگانه تبدیل خواهد کرد که دیگر نمی‌توان مخاطب آن قرار گرفت. هایدگر ما را به نگاهی عمیق‌تر به طبیعت فرامی‌خواند و از ما - به عنوان گردشگر - انتظار دارد تا به علت‌های بیگانه شدن ما با طبیعت بیاندیشیم (پرات و همکاران، 2000: 74). زیرا این بیگانگی به نوبه خود طبیعت را به چیزی گنگ تبدیل می‌کند و از این رو صدای طبیعت به گوش نخواهد رسید. گردشگر باید طبیعت را خانه خود و خود را حافظ آن بداند. به بیان دیگر گردشگر باید در درون طبیعت شاعرانه سکنا گزیند تا پیوند میان فانیان، قدسیان، آسمان و زمین هویدا گردد. یافتن و دریافتن این پیوند، نوعی انکشاف حقیقت را در پی خواهد داشت. هایدگر شاعرانه سکنا گزیدن در طبیعت را برابر هر نوع دخالتی قرار می‌دهد که دستکاری‌های تکنیکی در طبیعت پدید می‌آورد. بدین سان است که گردشگری که طبیعت را عرصه ظهور می‌داند نمی‌تواند در آن چنان ساکن شود که تو گویی در آپارتمان خود زندگی می‌کند. زیرا، به نظر هایدگر ما در آپارتمان خود که مظهر معماری مدرن است زندگی می‌کنیم، اما در آن سکنا نداریم.

در صنعت گردشگری کنونی گردشگران عناصر طبیعت را همچون هر شی دیگری برای استفاده‌های معین، انتخاب و عرضه می‌کنند. کاربست واژه صنعت برای گردشگری بخوبی گویای رواج و غلبه نگاه فنی و تکنیکی دنیای مدرن به ساحت طبیعت است. پیامد این نگاه برای گردشگری چیزی جز شی‌سازی طبیعت نیست. طبیعت به مثابه شی، چیزی بیگانه خواهد بود که تخریب آن ترحمی را بر نمی‌انگیزد. نگاهی گذرا به مناطق گردشگری طبیعی عمق و دامنه بیگانگی با طبیعت را آشکار می‌سازد. آلوده کردن محیط زیست و انباشت زباله در کنار دیگر آسیب‌هایی که گردشگران به طبیعت وارد می‌کنند، نمونه‌ای از پیامدهای ناروای شی‌سازی طبیعت است. با آنکه اکنون به اهمیت طبیعت آگاهی یافته‌ایم و کوشش‌های بسیاری در سطح ملی و بین‌المللی برای حفظ محیط زیست انجام می‌شود، با این حال به طبیعت همچون یک وسیله و ابزار می‌نگریم، در حالی که طبیعت به تمامی طبیعت آفریده‌ای برای انسان نیست، بلکه در نگاه هایدگر، انسان تنها امکان یا عرصه‌ای است که حقیقت در آن به ظهور می‌رسد.

از لحاظ عملی نیز دیدگاه هنری هایدگر برای نهادهای آموزشی حاوی نکته‌های با ارزشی است. اهمیت شکل‌گیری نگاه هنری به طبیعت چیزی است که از همان سالهای نخستین تربیت نباید نادیده گرفته شود. شکل‌گیری این نگاه در فراگیران نیازمند آن است که به شهود درونی به عنوان راه و یا روشی آموزشی برای مواجهه با طبیعت توجه شود. شهود که در این معنا زمینه‌ای است برای گشودگی، نوعی رخصت دادن برای آشکار شدن حقیقت است. تأکید بیش از اندازه نهادهای آموزشی بر استدلال‌های انتزاعی و تجربی و بی‌بهاء دانستن دریافت‌های شهودی در فرایند یادگیری مانع از آن می‌شود که فراگیران به اهمیت ادراک هنری نایل شوند. از هایدگر آموخته‌ایم که غلبه تفکر علمی و تکنیکی بر نهادهای آموزشی، به وجود آمدن فراگیرانی منجر خواهد شد که طبیعت را تنها ابزاری در خدمت نیازهای انسان تلقی خواهند کرد. از این رو ایده‌هایی چون: هنر به عنوان وسیله‌ای برای تلطیف عواطف، رشد خلاقیت انسان و یا پرورش تخیل انسان (مبانی نظری سند تحول بنیادین در نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی جمهوری اسلامی ایران، 1390: 96) با ذات تربیت هنری اصیل آن‌گونه که هایدگر معتقد است، بیگانه است. زیرا ایده‌های مذکور انسان‌محورانه بوده

و کارکرد هنر را بر بنیاد اراده و خواست انسان، که ماهیت تهاجمی دارد، صورتبندی می‌کنند. برای او هنر نوعی در انتظار ماندن و دخالت نکردن است (هایدگر، 1381). از این رو تربیت هنری تلاشی است برای نیل به مقام انتظار. بر آن منوال است که آموزگار هنر چگونگی در انتظار ماندن را آموزش می‌دهد. از سوی دیگر، منش و نوع مواجهه آموزگار هنر نیز در شکل‌گیری این نگرش مؤثر است. آموزگاران که به هنگام داوری درباره چیزها از معیارهای کارآیی و سودمندی استفاده می‌کنند از همان ابتدا مانع رشد نگاه هنری در فراگیران می‌شوند. این نکته را نباید از یاد برد که فراگیران کسانی هستند که یا امروز گردشگرند و یا فردا به گردشگری اشتغال خواهند داشت. از اینروست که تربیت هنری در مدارس و آموزشگاه‌ها زمینه‌ای می‌شود برای پدید آمدن نگاهی و افقی جدید، افقی که در آن طبیعت چون خانه‌ای آشکار می‌شود که باید در آن سکنا کرد، نه بیگانه‌ای که باید بر آن سیطره یافت و نابودش ساخت. هایدگر این نوع سکنا کردن را شاعرانه سکنا گزیدن می‌خواند.

### بحث و نتیجه‌گیری

در دهه‌های اخیر مسأله بحران محیط زیست و تلاش برای حفظ آن، به مسأله‌ای جهانی تبدیل شده است. به همین علت درباره آن پژوهش‌های متعددی از منظرهای گوناگون اقتصادی، جامعه‌شناختی، فرهنگی و... انجام گرفته است. بخشی از این بحران، پیامد توسعه صنعت گردشگری است. در این مقاله تلاش شده است این مسأله از منظر فلسفی متفاوت، یعنی از منظر فلسفی مورد تحلیل قرار گیرد. اگرچه تحلیل‌هایی که از منظر اجتماعی انجام شده حاوی یافته‌های بارز شی است، اما کمتر به این پرسش بنیادی پاسخ می‌دهد که چرا مناسبات انسان با طبیعت این چنین خصمانه شده است. مارتین هایدگر از جمله فیلسوفانی است که امکان ارائه چنین تحلیل بنیادینی را فراهم کرده است. او ریشه‌های مواجهه خصمانه و تعرض‌آمیز با طبیعت را در غلبه تفکر ابزاری، استیلاجویانه و تکنیکی انسان مدرن می‌داند. به گمان او ریشه‌های پدید آمدن این چگونگی، انسان‌گرایی، و پایه‌های آن را متافیزیک مدرن تشکیل می‌دهد که پیام‌آور جدایی سوژه از ابژه است. به سخن دیگر، انسان مدرن خود را بنیاد عالم و مجاز در تصرف آن قلمداد کرد. میل زائدالوصفی که در انسان جدید برای استیلا بر طبیعت پدید آمد، به تفسیر جدیدی از جهان، انسان و مناسبات میان این دو انجامید. تفکر تکنیکی و علمی را باید پیامد این نگرش جدید دانست. هایدگر بر آن است که با رواج چنین نگرشی، انسان خود و جهان را تا حدی یک ابژه که باید بر آن احاطه یافت، تقلیل داده است. فروکاست آدمی تا سطح یک ابژه، جهان او را نیز به جهان ابزاری تقلیل داد. رشد و گسترش تفکر تکنیکی و علمی جدید امکان بیشتری را برای این فروکاست وجودی فراهم کرده است. این مسأله تا آنجایی که به طبیعت و محیط زیست مربوط است، با نفی ساحت قدسی طبیعت، آن را به منبعی از انرژی که می‌توان ذخیره‌اش کرد و برای نیازهای آتی مصرف نمود، تقلیل داده است. طبیعت از موجودی که باید به صدای آن گوش داد و به آن احترام گذاشت به چیزی بیگانه، به شی و کالا و در نهایت به منبع انرژی تبدیل شده است. بی‌گمان فروکاست طبیعت نشان از فروکاست انسان و جهان او دارد. نشانه‌ای از این فروکاست آن است که انسان نیز به یک منبع تقلیل یافته و اکنون در متون اقتصادی از منابع و نه انسان سخن گفته می‌شود. فهم تاثیرات نامطلوب گردشگری بر طبیعت و محیط زیست را نیز می‌توان بر همین بنیان تحلیل نمود. مواجهه گردشگر به مثابه انسانی اصیل با طبیعت در قیاس با گردشگری که خود و جهان را چون وسیله و یا ابزار ادراک می‌کند یکسان نیست. او در جهان روزمره زیست می‌کند. و از این رو همانگونه که هایدگر گفته است، قادر نیست طبیعت را به مثابه عرصه و

حضور درک نماید. نگاه ابزاری صنعت گردشگری به طبیعت با وضعیت وجودی انسانی که گردشگر خوانده می‌شود تناظر و تناسب دارد.

با این حال به کنار نهادن نگاه ابزاری به طبیعت ناممکن نیست. چنین کاری را می‌توان به کمک جایگزین کردن نگاه هنری انجام داد. برای هایدگر هنر عرصه ظهور هستی و آشکار شدن حقیقت است؛ عرصه‌ای که امکان دیدن طبیعت آنگونه که هست فراهم می‌شود. بر این اساس یک اثر هنری – مانند یک تابلو یا شعر – می‌تواند آن ساحت‌هایی را آشکار کند که در عصر غلبه نگرش ابزاری به طبیعت آن ساحت‌ها به ظهور نمی‌آیند. با این همه، گردشگری که به طبیعت نگاهی ابزاری دارد و در نتیجه فاقد آن اصالتی است که برای دیدن حقایق لازم است، ممکن نیست بتواند ذات طبیعت را آنگونه که هست درک کند. از این رو ضروری است که این آمادگی از طریق نهادهای آموزشی پدید آید. نقش این نهادها آن است که از همان ابتدا امکان ظهور نگاهی متفاوت به طبیعت و محیط زیست را فراهم سازد. این نگاه متفاوت نقطه مقابل هر نوع نگاهی قرار می‌گیرد که کمی، تجربی و فنی است. زیرا در پرتو نگرش کمی و فنی به جهان، این حقیقت نیست که آشکار می‌شود، بلکه خواست و اراده انسان برای دگرگون کردن به قصد ویران کردن است که ظهور می‌کند، اراده‌ای که بر برداشتی یک سویه و تحریف شده از طبیعت استوار است. بی‌گمان با تغییر نگرش، تغییر کنش نیز روی می‌دهد. چنین به نظر می‌رسد که ترویج نگاه هنری به طبیعت، به رابطه انسان با طبیعت اصالت می‌بخشد و از این راه از میزان خشونت انسان نسبت به طبیعت و محیط زیست می‌کاهد. گردشگران باید بیاموزند که به طبیعت و محیط زیست تنها از منظر تمتع و بهره‌برداری نگاه نکنند. این نگرش بیگانه‌ساز نسبت به طبیعت در نهایت به نابودی کامل آن و نابودی حیات انسان خواهد انجامید. در این جا بی‌آنکه بخواهیم انسانوارانه به طبیعت و یا محیط زیست بنگریم و هنر را نوعی لذت بردن و بیان عواطف بدانیم (شپرد، 1391، الیاس، 1393)، تنها بر این نکته تأکید داریم که بیگانگی انسان مدرن با طبیعت و گرفتار آمدن در روزمرگی حتی بر توان نهادهای آموزشی در ارائه تصویری متفاوت از آن نیز تاثیر گذاشته است. فروافتادن آدمی به دام هر روزگی سبب گردیده که او شبیه دیگران زندگی کند، شبیه دیگران حرف زند، و شبیه دیگران فکر کند. این شباهت که بیش از هر چیز ساخته و پرداخته وسایل ارتباط جمعی است علایق و ترجیحات او را با دیگران همانند و یا هم سطح می‌سازد. هایدگر چنین وضعیتی را با واژه فروافتادن<sup>1</sup> توصیف می‌کند (مک‌کواری، 1397: 58). فروافتادگی انسان هر روزه ماموریت‌های نهادهای آموزشی را تا سطح علایق روزمره – ابزاری و بهره‌کشانه به محیط زیست – فروکاسته است و از این رو این نهادها کمتر قادرند تا در نوع انسانی این آمادگی را پدید آورند که جلوه‌های گوناگون طبیعت خویش دریابند. این در حالی است که پدیدآوردن این آمادگی، در صورتی که بخواهیم به کودکان امروز و گردشگران فردا بیاموزیم که طبیعت خانه ماست و محافظت از آن زمینه بروز عالی‌ترین امکان‌های وجودی نوع انسان است، ضروری و گریز از آن ناممکن است. این نوع از تربیت – تربیت هنری – باید بیش از هر چیز بر گشودگی، عشق‌ورزی، بینش یا شهود درون، اندریافت، رازورزی و سکوت چون زمینه‌ای برای فهم تأکید نماید. تأمل درباره نگاه هنری و نقشی که می‌تواند در آموزش گردشگری ایفاء کند، دست کم متضمن دو نوع کوشش است. نخست لازم است که نهادهای آموزشی به فراگیران بیاموزند که طبیعت را صرفاً از منظر ابزاری ننگرند، بلکه طبیعت را عرصه‌ای برای آشکار شدن هستی

<sup>1</sup> Falling

بدانند. مبارزه با نگاه ابزاری صرف نسبت به طبیعت و یا محیط زیست از جمله ماموریت‌های تربیت هنری است. دوم، تربیت هنری را به پرورش عواطف، تخیل و یا خلاقیت تقلیل ندهند، بلکه به فراگیران یاری رسانند تا از طریق پرورش شهود درونی و دریافت‌های وجودی طبیعت را چون یک کل و از افقی دیگر بنگرند. روش و منش آموزگاران هنر در پدید آمدن این رویکرد نقش به‌سزایی دارد. آموزگاران که تنها نگاه ابزاری را نگاه مناسب برای برقراری ارتباط با جهان می‌دانند، هیچگاه قادر نخواهند بود شاگردانی تربیت کنند که به طبیعت ارج نهند و ارزش آن را پاس بدارند. از سوی دیگر، آموزگاران که منش بازاری دارند نیز قادر نیستند ارزش طبیعت را آن گونه که هست، ترویج نمایند. زیرا، منش‌های بازاری هر چیزی را، و از جمله آنچه را که خود می‌آموزند، به کالایی برای خرید و فروش تبدیل می‌کنند و از این جهت طبیعت نیز کالایی می‌شود که ارزش آن به قدر بهایی است که برای آن پرداخته می‌شود. متأسفانه بازاری سازی، ویژگی بارز نهادهای آموزشی ماست.

### منابع:

1. اسپنگلبرگ، هربرت (1392). جنبش پدیدارشناسی، در آمدی تاریخی، ترجمه مسعودعلیا. تهران: انتشارات مینوی خرد.
2. ایدی، دن (1386). هنر و تکنولوژی: فلسفه پدیدارشناسی هایدگر در باب تکنولوژی، ترجمه شاپور اعتماد، در فلسفه تکنولوژی، تهران: نشر مرکز.
3. الیاس، جان (1393). فلسفه تعلیم و تربیت قدیم و معاصر، ترجمه عبدالرضا ضرابی، تهران: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
4. اوری، جان و لارسن، یوناس (بی تا) نگاه گردشگرانه، ترجمه صادق صالحی و نسرین سیدنژاد، در دست چاپ.
5. باقری، خسرو؛ سجادی، نرگس و تو سلی، طیبه (1389). رویکردها و روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
6. ساتن، دبلیو فلیپ (1393). در آمدی بر جامعه‌شناسی محیط زیست، ترجمه صادق صالحی. تهران: انتشارات سمت.
7. جمادی، سیاوش (1385). زمینه و زمانه پدیدارشناسی، تهران: انتشارات ققنوس.
8. دارتیک، آندره (1392). پدیدارشناسی چیست؟ ترجمه محمود نوالی، تهران: انتشارات سمت.
9. دکارت، رنه (1396). تاملات در فلسفه اولی، ترجمه احمد احمدی، تهران: انتشارات سمت.
10. رضایی، مهدیه و شبیری، سید محمد (1396). تاثیر کاربرد شبکه‌های اجتماعی بر ارتقای رفتار گردشگری حامی محیط زیست (مطالعه موردی: شبکه اجتماعی تلگرام)، فصلنامه برنامه‌ریزی و توسعه گردشگری، دوره 6، شماره 3، صص: 53-28.
11. راسخی، سعید؛ کریمی پتانلار، سعید و محمدی، ثریا (1396). اثر گردشگری بر محیط زیست: یک مطالعه موردی برای کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته منتخب، فصلنامه برنامه‌ریزی و توسعه گردشگری، دوره 5، شماره 16، صص: 94-71.
12. رشیدیان، عبدالکریم (1384). هوسرل در متن آثارش، تهران: نشر نی.
13. شبیری، سید محمد؛ بخشی پاکپاده، سید؛ ابراهیمی، هادی (1392). اثرات اجرای برنامه‌های آموزش زیست محیطی بر طبیعت‌گردی (مورد مطالعه: دانش‌آموزان مدارس لنگرود)، فصلنامه برنامه‌ریزی و توسعه گردشگری، دوره 2، شماره 7، صص: 162-148.

14. شیرد، آن (1391). *مبانی فلسفه هنر*، ترجمه علی رامین. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
15. شبیری، سید محمد (1393). *حفاظت از محیط زیست در برابر توسعه‌ی گردشگری ناپایدار* (مطالعه موردی: منطقه‌ی دربند تهران)، *فصلنامه برنامه‌ریزی و توسعه گردشگری*، دوره 3، شماره 1، صص: 48-33.
16. صالحی، صادق؛ قدمی، مصطفی و همتی گویمی، زهرا (1391). بررسی رفتارهای محیط‌زیستی در بین گردشگران ساحلی (مطالعه موردی: گردشگری ساحل بو شهر در ایام نوروز)، *فصلنامه برنامه‌ریزی و توسعه گردشگری*، دوره 1، شماره 1، صص: 58-35.
17. صالحی، صادق؛ معمار، رحمتا... و باید، آرزو (1394). تبیین جامعه‌شناختی رفتار محیط‌زیستی گردشگران (مطالعه موردی: پارک جنگلی نور)، *فصلنامه برنامه‌ریزی و توسعه گردشگری*، دوره 4، شماره 15، صص: 127-107.
18. صفارحیدری، حجت (1396). آموزش عالی، کنش اخلاقی و گردشگری پایدار: رویکردی هرمنوتیکی، *مجله‌ی برنامه‌ریزی و توسعه گردشگری*، دوره 6، شماره 80، صص: 33-8.
19. ضیایی، محمود؛ زندی، ابتهال؛ عباس‌پور، نیلوفر و عبدی، مرجان (1393). توسعه پایدار گردشگری از دیدگاه دو مکتب ایدالیسم و پراگماتیسم، *مجله‌ی برنامه‌ریزی و توسعه گردشگری*، دوره 3، شماره 8، صص: 30-11.
20. قربانی‌نیا، زهرا؛ نیکزاد، وحید و صالحی، اسماعیل (1394). ارزیابی اثرات زیست محیطی پروژه‌های گردشگری (مطالعه موردی: منطقه گردشگری اوان)، *فصلنامه برنامه‌ریزی و توسعه گردشگری*، دوره 4، شماره 13، صص: 167-147.
21. کارمن، تیلور (1390). *مرلوپونتی*، ترجمه مسعود علیا. تهران: انتشارات ققنوس.
22. ماتیوس، اریک (1389). *مرلوپونتی*، ترجمه رمضان برخوردار، تهران: انتشارات گام نو.
23. مبانی نظری سند تحول بنیادین در نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی جمهوری اسلامی ایران (1390). تهران: شورای عالی انقلاب فرهنگی.
24. مددپور، محمد (1390). *آشنایی با آرا متفکران درباره هنر*، تهران: انتشارات سوره مهر، جلد 5.
25. مک‌کواری، جان (1377). *فلسفه‌های وجودی*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: نشر هرمس.
26. مک‌کواری، جان (1397). *هایدگر و مسیحیت*، ترجمه شهاب‌الدین عباسی. تهران: انتشارات پارسه.
27. هایدگر، مارتین (1386). پرسش از تکنولوژی، ترجمه‌ی شاپور اعتماد، در کتاب *فلسفه تکنولوژی*، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.
28. هایدگر، مارتین (1387). *هستی و زمان*، ترجمه‌ی سیاوش جمادی، تهران: نشر ققنوس.
29. هایدگر، مارتین (1396). بنا کردن سکونت کردن فکر کردن، ترجمه شاپور اعتماد. در *فلسفه تکنولوژی*، تهران: نشر مرکز.
30. هایدگر، مارتین (1381). *منشاء اثر هنری*، ترجمه عباس منوچهری. در *شعر، زبان و اندیشه‌های*، تهران: انتشارات مولی.
31. هورکهایمر، ماکس (1376). *سپیده‌دمان فلسفه تاریخ بورژوازی*، ترجمه‌ی محمد جعفر پوپنه، تهران: نشر نی.



32. Muhammad; A., Mamudul; A., & Haroon Hafeez, M.(2018). Effect of tourism on environmental pollution: further evidence from Malaysia, Sangaapore and Thailand. **Journal of Cleaner Production**, 190. PP: 330 – 338.
33. Buchanan, Bvett(2008). *Onto – Ethologies, The Animal Environmets of Uexkull, Heidegger, Meleau-ponty/and Deleuze*. State Univeristy of NewYork Press.
34. Butarbutar, R; & Marno, Soe(2013). Environmental effects of ecotourism in Indonesia, **Journal of Indonesia Tourism and Development Studies**, 1(3): 97- 107.
35. Handriana, T. A.(2016). Responsible environmental behavior intention of travelers on ecotourism sites, **Tourism and Hospitality Management**, 22(2): 135-150
37. Haydon, G.(2006). **Education, Philosophy and Ethical Environment**, Taylor & Francis press.
38. Heidegger, M.(1977). **The Question Concerning Technology and Other Essays**, Trans. By William Lovitt. New York. Harper & Row Publisher.
39. Heideger, M.(1962). **Being and Time**(J. Macquari & E. Robinson, trans), New York: Harper & Row Publisher
40. Mohanty, J. N.(2006). Intentionality, In **Companion toPhenomenology and Existentialism**, Edited by Hubert L. Dreyfus and Mark A. Wrathall. Blackwell Publishing. Ltd.
41. Pratt, V; Howarth, J; Brady, E.(2000). **Environment and Philosophy**, London, Routledge press.
42. Sarkar, S.(2005). **Biodiversity and Environmental Philosophy: An Introduction**, New York. Cambidge.
43. Stefanica, M; & Ionwla Butnaru, G.(2015). Research on tourist’s perception of the relationship between tourism and environmet, **7<sup>th</sup> International Conference on Lobalization and Higher Education in Economics and Business Administration**, GEBA, Procidia Economics and Finance, 20, PP: 595- 600.
44. Trofimenko, O; & Djafarova, E.(2011). Development and opportunities for ecotourism in Russia, **Sustainable Tourism: Socio-Cultural, Environmental and Economics Impact**pp. 339-350,
45. Wall, D.(1994). **Green History**, London, Routledge Press.